در مضمون آن مطلع گردید در ساعت امر فرمود که تا ناقه باد پا و دشت پیما را حاضر
آوردند ابراهیم ابن خالد کوفی را به دار الخلافه بغداد فرستاد و چون ابراهیم به بغداد
رسید بهارون عرض کردند وی امر نمود تا مجلس را بیاراستند و جمیع علمای بغداد
و ارکان دولت و اعیان مملکت و ارباب سلطنت سلاطین نامدار را از اطراف ممالک
عالم که در بغداد حاضر بودند باستحضار ایشان امر فرمودند که جمیع اکابر و اعیان
بدار الخلافه حاضر گردیدند که امروز روز مناظره خواهد بود هارون امر نمود تا کرسی زرین
از برای ابراهیم نهادند بعد از آن هارون شرایط پرسش بجا آورده فرمود تا حسنیه را
حاضر آوردند و بجای کودکان و چاکران باز داشتند حسنیه رخصت طلبید و اشاره
دعای هارون را بجای آورد و بنشست هارون بحسنیه نظر کرد دیگر نه چشم اشاره مباحثه
نمود حسنیه از کمال حدت طبع و فراست دریافت بود ساعت متوجه ابراهیم ابن
خالد شد و گفت که تو که یکی از جمله کتاب و از لطایف تو در میان مردم
مشهور و معروف است افتخار میکنی به بغض و عداوت علی ابن ابی طالب ع
ابراهیم برآشفت و گفت مرا با کنیزک معارضه کردن چه صورت دارد و این موجب
استخفاف علم و اهانت علما میشود کسی در برابرش لایق بود خندید و گفت ای ابراهیم
کلام خداوند این دین است لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال تغیر مکنید
سخن بکن و بحث اکنون که حال چنین است این نوع سخنان از اهل تعصب بدیع میتراود حسنیه

میکروفیلم تهیه شد
۱۳۸۳/۶/۱۰
آستان قدس
کتابخانه آستانقدس
اسم کتاب: ترجمه حسنیه (۵/۱)
مصنف
مؤلف
خطی: نستعلیق شکسته ۱۶ سطر
چاپی
سال چاپ یا تحریر — عدد اوراق ۵۴
جزء کتب کلام — شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۳۲۹۰ — شماره قبض
واقف (اهدائی کاظم مدیر شانه چی) تاریخ وقف (اهدائی) ۴۹/۶
طول ۱۷ عرض ۱۰/۵ شماره صفحات
۵۵

1

در مضمون آن مطلع گردید در ساعت امر فرمود که تا ناقه بادپا و دشت پیما را حاضر
آوردند ابراهیم ابن خالد کوفی را به دارالخلافه بغداد فرستاد چون ابراهیم به بغداد
رسید به هارون عرض کردند وی امر نمود تا مجلس را بیاراستند و جمیع علمای بغداد
و ارکان دولت و اعیان مملکت و ارباب سلطنت سلاطین نامدار را از اطراف ممالک
عالم که در بغداد حاضر بودند باحضار ایشان امر فرمودند که جمیع اکابر هارونی
مدار الخلافه حاضر گردیدند که امروز روز مناظره خواهد بود هارون امر نمود تا کرسی زرین
از برای ابراهیم نهادند بعد از آن هارون شرایط پرسش بجای آورده فرمود تا حسنیه را
حاضر آوردند و کنیزکان و چاکران بار دو بنشستند حسنیه رخصت طلبیده پیش آمده
دعای هارون را بجای آورد و بنشست هارون بحسنیه نظر کرد و بگوشه چشم اشاره بمباحثه
نمود حسنیه از کمال حدت طبع و فراست دریافت بدون مهلت بجانب ابراهیم ابن
خالد شد و گفت که تو آن کسی که در جمله کتاب از تصانیف تو در میان مردم
مشهور و معروف است افتخار میکنی به بغض و عداوت علی ابن ابی طالب ع
ابراهیم برآشفت و گفت مرا با کنیزک معارضه کردن چه صورت دارد و این موجب
استخفاف علم و اهانت علما نمیشود یکی در بارگاه خلیفه بود بخندید و گفت ای ابراهیم
کلام چه ادعای دین است لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال تغیر مکنید
سخن بگو و بشنو انگاه که حال چیست این نوع سخنان از اهل فضل بدیع می ماند حسنیه

شروع در مباحثه نمود ابراهیم کفعی گفت که از راه دور آمده‌ام سؤالی
خواهم کرد چون بنده نیست حنیفه جوابهای شافی بیکیف بوجه احسن تا آنکه شمار
مسئله او را جواب داد که بعضی آن در این مختصر نگنجد و بطول می‌انجامد و قاری
و مستمع را ملول می‌سازد آنگاه حنیفه کفعی ابراهیم مناظره دراز کشید می‌ترسم موجب
ملالت خلیفه زمان گردد اکنون یک سؤال کنم ابراهیم کفعی یک مسئله دیگر با نزد آنها
به ابراهیم حنیفه کفعی پرسید ابراهیم کفعی بعد از رسول خدا امین و قائم مقام و خلیفه
که بود حنیفه کفعی آنکه سابق الاسلام بود ابراهیم کفعی سابق الاسلام که بود حنیفه کفعی
آنکه داماد و ابن عم و برادرش بود هارون از این سخنان بغایت متغیر گردید ابراهیم
چون هارون را متغیر دید دلیر گردیده گفت که دلیل بگوی که سابق الاسلام است
می‌گویم که ابوبکر سابق الاسلام است سببش آنکه چون پیغمبر دعوت نمود ابوبکر
چهل ساله بود و علی کودک طاعت و کفر کودک را اعتبار نیست حنیفه کفعی اگر
من ثابت کنم که ایمان و طاعت و کفر و معصیت کودک معتبر است تو قایل می‌شوی
تا ثابت و وصایت علی با ابراهیم کفعی اگر حجت و دلیل بگویی اقرار می‌کنم
حنیفه کفعی چه گویی نص قرآنی صریح واقع شده در حق خضر و موسی و آن کودک
که حضرت خضر او را کشت و قرآن بدان ناطق است که فانطلقا حتی
اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس

لقد

لقد جئت شیئا نکرا بعد از آن موسی بروی اعتراض کرد و درست قید کودک
در جوابش صریح واقع است که فاما الغلام فکان ابواه مؤمنین
فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا یعنی ما که کشتن آن
کودک باتفاق بود با خضر ظالم و نشاید که حق تعالی مدح ظالمان کند و مدح خضر کرد
در قرآن فرموده است و خضر نیکوکار است ابراهیم سر زانو افکنده حنیفه کفعی آن
خدایی که خالق الالباب است راست بگو که این تعصب از که بتو رسیده که روایت میکنی
دار اصحاب حدیث شنیده باشی ابراهیم کفعی با حنیفه کفعی روایت میکنند
از ابو عمرو و او از ابو سعید خدری که گفت نشسته بودیم با رسول خدا و سلمان
فارسی و مقداد اسود و حذیفه الیمانی و هیثم و ابوطفیل و عامر بن واثله با هم که
رسول الله آمد و آنحضرت زانو در آمده از آن گروه و ملول از ایشان بوده ابوذر گفت یا رسول الله
بعضی حکایات می‌شنویم از جمع حاسدان در حق برادرت علی از آن اندوهگین می‌شویم
رسول خدا فرمود که چه میگویند که چه فضیلت است حاجب او را در بعثت اسلام بر دیگران
که او در آن وقت طفل بود رسول خدا فرمود که بدان خدایی که مرا براستی بخلق فرستاد
بر شما حکایت میکنم و شما را از دوری می‌آورم از آن گروه تا روشن شود دلهای شما و بیرون
سلف شنیده و خوانده باشید که حق تعالی خبر داده مردم ابراهیم خلیل را که ... از آن
طاغی و عاصی و چون در حال مادر او را بزاد در میان حلقه نهاده و به هنگام غروب آفتاب

درکنار جوی آب روان نهادند چون اورا در آنجا گذاشتند ابراهیم برخاسته دست
بر سر و روی مالید و کلمه توحید بر زبان جاری گردانید آنگه جامه بر گرفت و خود را
بدان جامه پاک میکرد و چون آنکار بنهایت رسید چنانکه حق تعالی در قرآن
مجید میفرماید کذالك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض
ولیکون من الموقنین فلما جن علیه اللیل رءا کوکبا
قال هذا ربی الی آخره یا قوم انی بریء مما تشرکون
دیگر از عجایب حضرت موسی ابن عمران ع که فرعون با اطبا و منجمان در دار
میگفت و اطفال را میکشت تا موسی ع کشته شود چون موسی را بزاد در ساعت
بمادر گفت ای مادر مترس حق تعالی مرا نگاه دارد و باز بعد ... مادرش
مادرش اورا در تابوتی نهاده در آب انداخت ... روز در دریا ... و بعد ... طعام
و شراب نخورد باز بعد ... بمادرش رسانید ... کمال وی را خبر داد ...
از عجایب ... عیسی ... فنادیها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک
تحتک سریا تا آنجا که گفت ... یعنی با مادر خود گفت در آنحال که
بر زمین آمده بود ... اشاره کرد فاشارت الیه قالوا کیف نکلم
من کان فی المهد صبیا قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا
اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا یعنی سخن گفت والده ...

صبی دهد

٣

جای و علم ویرا در آن حال طفولیت و خورد سالی نبوت ارزانی داشت آنگاه
ویرا وصیت کرد باقامت الصلوة و دادن زکوة و وی سه روزه بود که سخن گفت
و شما نیز بدانید که خدای عزوجل پیغمبر ما را و علی ع را از یک نور و ما در صلب آدم
بودیم و خدا را تسبیح میگفتیم تا آنکه ما را انتقال کرد از اصلاب طاهره بارحام زاکیه
جای که تسبیح ما را میشنیدند ... و شکمها در هر عهدی و عصری تا آنکه بعبد المطلب
رسیدیم و نورها در روی پدران ما ظاهر بودی آنگاه نور بدو نیمه شد نیمه بعبد الله
منتقل شد و نیمه بابوطالب ع و پدر و عم من هر گاه در میان مجالس نشستندی
نورها بر پیشانی ایشان ظاهر بودی تا آنکه بشکم مادران آمدیم ... در دست من خبر
این فرزند آمد در وقتی که علی ع از مادر متولد شد گفت یا حبیب الله خدای تعالی ترا سلام
میرساند و تهنیت میدهد ترا بولد دست برادر تو علی ابن ابی طالب ع و میگوید
که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت است و ترا امر کرده ایم به برادر تو و وزیر
و بیعت بر تو و خلیفه تو و ذکر تو بلند کرده و پشت تو بوی باز ... و چون علی ع
متولد شد مادرش او را بر روی دست من نهاد و من وی را بدامن نهادم و علی ع
انگشت دست راست بر گوش نهاد و برسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم یا
رسول الله که گفتم بخوان بدان خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست و علی ابتدا کرد
بخواندن صحف خدای تعالی بر آدم علیه السلام فرستاده بود و شیث بدان قیام نموده

برخواند چنانچه لشکریان حاضر بودندی اقرار کردندی رسول صلعم از زبان حافظ ثابت
اگر تورات به موسی برخواند چنانچه اگر موسی حاضر بودندی انصاف بدادندی که علی
از زبان حافظ ثابت است اگر زبور داود و انجیل عیسی علیه السلام برخواند اگر ایشان حاضر بودندی
تحسین کردندی آنگاه قرآن خدای تعالی که بر من فرستاده بود بسی حافظ بود از آنکه من خاتم
آنگاه علی علیه السلام با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بحجتهای پیغمبران و اوصیای ایشان
سخن گوید با که بگو آنگاه علی کامل طفل شد و من او را با مادرش فاطمه بنت اسد
دادم ای یاران من ناگفته دشمنان چرا اند و لیکن بینید اقوال اهل شرک را
چه عجب باشد که من فاضلترین جمیع انبیا و رسلم و وصی من علی فاضلترین جمیع
انبیاست آنگاه سلمان فارسی و باقی صحابه یکبار برخاستند و دختران برپا
خواستند و صلوات بر رسول خدا فرستادند و گفتند نحن الفائزون
رسول گفت والله که شما باید رستگاران و بهشت را از برای شما آفریده اند و دوزخ
از برای دشمنان شما و دشمنان صاحب شما آفریده چون حنیفه سخن را باینجا رسانید
هارون و اکثر علما بگریستند و ابراهیم ابن خالد فرقه لطف برخاست آنگاه حنیفه
گفت ای علمای زمان ای شافعی و ای ابو یوسف و ای فلان فلان بحق خدای
که مداهنه نکنید و راست بگویید که آنچه من روایت کردم صحیح است بنظر شما رسیده است
و شنیده اید یا نه اکثر علما که حاضر بودند گفتند این حدیث از آن مشهور است که کسی انکار آن تواند کرد

حنیفه گفت

۴

حنیفه گفت که ای ابراهیم معترف نیستی بفضیلت پیغمبر صلعم ما از سایر انبیا
نعم حنیفه گفت ای ابراهیم قائل نیستی بر آنکه خداوند تعالی علی علیه السلام را نفس
رسول خوانده در قرآن مجید که گفت قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ اگر در این قصه سخنی داری بگو که در حضور جمیع مفسرین
و محدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت حاشا که انکار کنم قرآن را حنیفه
گفت ای دشمن دین و ای معاندان خاندان طیبین و طاهرین بعد از آنکه
قائل شدی بقرآن و حدیث و بر آنکه علی نفس رسول است در آن
وقت رسول صلعم افضل انبیا و رسل است پس چرا علی را افضل انبیا نمیگیری اداب
الکلام است و معترف نمیشوی که وی افضل اوصیاست چون
ابراهیم جد بزرگوار او بود و چون موسی و عیسی که در حال ولادت تکلم
نمودند و ایمان آوردند بجد او بسخن نبوه دادند یعنی در حال طفولیت
و همین قسم پیغمبری داد به یحیی در حالی که طفل بود پس چرا روا نداری
که علی برادر رسول بود و ابن عمش و دین رسول با وی قیام یافت و خدا
او را نفس رسول خوانده و چندین از آیات قرآنی در حق او نازل شد و خدای تعالی

خواند او را نفس رسول و بانام ولی رسول الله ضربت ویرا در روز خندق
برابر کرد با اعمال جن و انس و ناقد حدیث ثنا اید و این حدیث نیز
در طریق ثنا مسطور است ص من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقویه
والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی
علی ابن ابی طالب چون رسول او را برابر کرد با جمیع پیغمبران اولو العزم پس علم
ثنا و بعد از رسول افضل عالمیان است پس چرا اهل سقیفه تمکین وران که امامان
طفل نیست و معترف نشی بیعت اسلام علیه السلام در آنکه علی در حال طفولیت
امامت یافت و وصی رسول بود و حافظ صحف و تورات و انجیل و فرقان
بود و جمیع اهل اسلام متفق اند که علی لم یشرک بالله طرفة عین و ابوبکر
بعد از چهل سال ترک عبادت لات و عزی کرد و بحسب ظاهر اظهار اسلام
کرد و هرگز رغبت دل و طوع خاطر اعتقاد اسلام نیاورد بلکه او در این
معنی کاره و مجبور بود و در جمیع اوقات مخالفت خدا و رسول نمود و طریق
عادت یهود گذاشت و پوست او آمیخته و پرورده بود بخمر و لحم خنزیر با چنین
این قبایح ویرا مومن دانی و اعتبار کنی ویرا و معتبر بدانی امام پیشوا در
امت و ولی خدا را و معصومات خاندان را که خدا تعالی گواهی بر عصمت
و طهارت ایشان داده ازین بغض و عداوت ص ثنا است بنا بر آن اطلس ظالمین

ابراهیم

ابراهیم سبب این سعودات بمرض قتل تیغ گرفتار شد سر در زیر افکنده گفت این
مسئله در کتاب شیعه اما حکمی در حق عباس و علی ع که ایشان با هم نزاعت کردند در باب
میراث پیغمبر ص و هر یک دعوی کردند که میراث حق من است و نزد ابوبکر پیش
ابوبکر آمدند چون بر حاکم شوند بهر حال یکی حق بود و دیگری باطل غرض از رسیدن
این مسئله آن بود که اگر گویم عباس باطل بود و هم گشته شدن او باشد که پدر
هارون سلاطین عباسیه بود و اگر دعوی حضرت امیر المؤمنین ع باطل بود ابطال
تصنیف مذهب خود نموده باشد حسنیه گفت ای ابراهیم این سؤال ترا در
قرآن مجید جواب است گفت کدام است حسنیه گفت حق تعالی با محمد ص
خطاب کرد که هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ إِذْ
دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ
بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا
تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَٰذَا أَخِي
لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ الي
در تفسیر متفق علیه آمده که آن دو خصم یک جبرئیل و یک میکائیل بودند پیش حاکم داود بود
آنکه تو بگو ای ابراهیم تا کدام بر حق بود جبرئیل یا میکائیل یا هر دو بر باطل
ابراهیم گفت جبرئیل و میکائیل بر حق بودند پس داود را بود حسنیه گفت الله اکبر

علی و عباس هر دو بر حق بودند سهو مرا ابو بکر را بود و برای شیعه پیش او آمده بودند
عباس گفت که میراث مراست که عم پیغمبرم علی گفت که میراث مراست
که ابن عم پیغمبرم و برادر و داماد و وصی پیغمبر و قرة العین او در خانه من است
و حسن و حسین علیهما السلام که سیدی شباب اهل جنت اند فرزندان من اند و نفس رسول
بحکم آیه و انفسنا و انفسکم منم چون ابو بکر حکایت ایشان شنید گفت والله از پیغمبر
شنیدم که علی وصی و وارث وی است چون عباس از ابو بکر این شنید
بی طاقت شد و گفت ای ابو بکر چون این را از پیغمبر شنیده بودی
چرا خلافت ناحق نشستی و حق او را ضایع گردانیدی و علی گفت رسول الله
بلوی چون ابو بکر این سخن شنید گفت شما بمنازعت پیش آمده اید و این را
بهانه ساخته اید اعراض نموده از مجلس برخواست و رفت چون ابراهیم این
حکایت از حنفیه شنید گفت ازین مسئله درگذشتم اکنون بگو که عباس فاضلتر
بود یا علی حنفیه گفت تو بگو که حمزه بهتر بود یا محمد تو چه در میان عباس و علی فاصله
اگر عباس فاضلتر بود محمد علیه السلام که چون او عمی داشت و اگر علی افضل بود
فخر عباس راست که چون وی برادر زاده دارد چون هارون فصاحت و بلاغت
حنفیه را دید در تحیر ماند و رو با ابراهیم خاله کرد و گفت حیف ازین علوی که ثابت
حنفیه گفت نشاید در هر مسئله او را جواب گفتم اگر تو نیز یک مسئله از وی بپرسم اگر جواب

شافی بگوید دانم که مرا ملزم کرده باشد هارون گفت بپرس حنفیه گفت ای
ابراهیم چون حضرت خاتم الانبیا علیه السلام از دنیا رحلت بدار البقا رحلت نمود
وصی تعیین کرده بود یا نه ابراهیم گفت بلی گفت خطا کرد یا صواب و آنچه خلفا
در سقیفه بنی ساعده کردند خطا کردند یا صواب پیغمبر را بخطا نسبت نتوان کرد صحابه را
ابراهیم فرو ماند از آنکه اگر بگفتی پیغمبر خطا کرد نقصان دین بود و اگر
بگفتی خطا از صحابه شد مدعای حنفیه ثابت می شد و بطلان مذهب
او بود و بیم کشته شدن هم داشت فرو ماند خلایق یکبار خندیدند و غوغا
شد که چنین عالمی از کنیزی عاجز شد هارون چون او را مضطرب دید
و دید که نزدیک است فضیحت او بیشتر شود روی بوزیر خود کرده گفت ای یحیی
شنیده ام که مدتی میان علمای بغداد و بعضی از علمای بنی هاشم
و فقهای حله در مسئله قضا و قدر و افعال عباد از خیر و شر منازعه بود
و از علمای بنی هاشم از ابراهیم خالد سؤال کن که چه میگوید هارون را
در این مسئله متردد بود و هر چند علمای اهل سنت دلایل تعریض می سازند
اطمینان خاطرش نمی شد غرض او آن بود که حنفیه در آن باب چه میگوید
یحیی بنا بر اشاره هارون از ابراهیم سؤال کرد که یا ابراهیم چه میگویی در باب
خیر و شر و نفع و ضر که از بندگان صادر میشود و بدیشان عاید میگردد و

وظلم وکفر ایشان را نهاد بالله تعالی پیکی بالقضا وقدر یابنده را اختیاری
هست چنانچه معتقد بنی هاشم و اتباع ایشان است مطیع مستحق ثواب
و عاصی مستحق عقاب هست یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما در این مسئله چنان است
که نفع و ضر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند است که پدید کننده آدم و حوا
و محمد و ابلیس و قابیل و هابیل است و پدید کننده آب و آتش و بهشت و دوزخ
و حیات و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت و عصیان و بیع
محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و هارون و هامان
و محمد و ابو جهل اوست و همه بقضا و قدر اوست اما برضای او نیست
چون حنیفه این مجادلت از شیخ شنید بیطاقت شد و گفت ای ابراهیم
از قضا هر کس و لد نمیرس شرم بدار از این کفر و زندقه بر خدا و امید داری
و از برای ابلیس اثبات حجت و دلیل میسازی بدانکه الزام تو و آنها
که پیش از تو بر این اعتقاد بوده اند با بهتر وجه میسر است ابتدا آنکه
گفتی که شر و عصیان و کفر و فسق بقضا و قدر است فاما برضا او نیست
بدانکه در یک سخن دو محال ثابت کردی برای آنکه چون کسی حکم کند در آن
حکم راضی نباشد از عجز و بیم بود یا مداهنت و تلبیس و ریا و ذات
مقدس باری تعالی از این صفات منزه است تعالی شانه عما یقولون

الکفره

الکفره علوا کبیرا ای ابراهیم که این سخن را از آنجهت وضع کرده اند
آنها که پیش از تو بوده اند و بدین اعتقاد بوده اند که شاید بدین جهت کفر
و زندقه را از خود دفع نمایند بدانکه اعتقاد تو آن است که شر و
عصیان و کفر و فسق جمله بقضا و قدر است و برضای خدا است ای
ابراهیم گفت ای حنیفه مرا اقرار بکلام خداوند تعالی نداری حنیفه گفت و الله
که اقرار دارم و تفسیر کلام و مشکلات و تاویلات وی را از اکثر علما
از جماعتی که قرآن در حق ایشان و جد بزرگوار ایشان نازل شده ایشان
گفت چگونه ای حنیفه را قول خدا را قل کل من عند الله و سخن
در آیه یضل من یشاء و یهدی من یشاء و سخن و لو شئنا لآتینا کل نفس
هداها یعنی آیه اول آنکه همه از نزد خدا تعالی است و یعنی آیه دوم آنکه
گمراه میکند هر کس را که میخواهد و یعنی آیه سیم آنکه اگر خواهیم هر نفس را هدایت کنیم
و سخن سفر یا ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة
یعنی مهر نهاده خدا تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوایی گوش ایشان و بر بینایی
ایشان پرده است که ایمان نیارند ای حنیفه چگونه در باب اینها آیات
قرآنی و چه اعتقاد کنی در احکام فرقانی حنیفه گفت ای ابراهیم
ختم الله علی قلوبهم و علی ابصارهم بدانکه اکثر آیات قرآنی محمول و مؤول است

بر وجه رسوائی و بطالت قضا یا عقوبت است تناقض نگردد و هیچ آنگاه که گفتی
یضلّ من یشاء و یهدی من یشاء بدانکه هدایت راهنمائی بسیار است
در جمع همه بر دو معنی است یکی بمعنی ارشاد دیگری بمعنی لطف و احسان و این
هر دو عام است جمله مکلفان را از مؤمنان و کافران بدان ای ابراهیم هرچه
خداوند تعالی در حق مؤمنان کرده است از لطف و ارشاد و ارسال رسل و انزال کتب
وغیره و نیکی و نعمت در حق کافران هم کرده است و اگر نکرده بهر کافران را
با خدا حجت بود که تو مهر بر دل و گوش و چشم ما نهادی و ما را طاقت و قدرت
دیدن و شنیدن و دانستن راه حق ندادی خدا تعالی از کفار ملزم گردد
و در قرآن مجید صریح می‌فرماید لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی
ما همه از برای آن کردیم که مردمان را بر ما حجت نباشد چنانکه فرموده قل فلله
الحجة البالغة بدان ای ابراهیم هرجا که ذکر هدایت است بمعنی تثبیت
مراد از آن زیادتی الطاف است یا راه بهشت کسانی را که از ایشان در گذشته
راه بهشت نمائی و هر دو به بهشت فرستد بدان ای ابراهیم هر اضلال را که در تعالی
نسبت کرده اند و هیچ بمعنی ادا هلاک گفته اند و اضلال را چون که با
نسبت کنند بمعنی اهلاک بود یضلّ من یشاء و یضلّ الله الظالمین
یعنی عذاب و عقاب کند خدا تعالی کافران را که گمراه شده و اگر بمعنی گمراه کردن بود
گمراهان

گمراهان را گمراه کردن تحصیل حاصل است و این محال است بدان ای ابراهیم
که تو این معنی را که اضلال نسبت کنی او این معنی را بغیر خود نسبت کرده است چنانکه
می‌فرماید ولقد اضلّ منکم جبلا کثیرا یعنی شیطان گمراه کرد از شما بسیار را
و بفرعون نیز اسناد و اضلّ فرعون قومه و ما هدی یعنی گمراه کرد فرعون قوم
خود را و در راه نمود ایشان را پس بدانکه تاویل نمودن آیاتی که در آنجا اضافت
اضلال با خداست لازم بود و قوله تعالی یضلّ من یشاء و یهدی یعنی
خذلان کند خدا آنرا که خواهد چون لطف را در وی اثری نباشد بدان
ای ابراهیم مدعای آیه ختم الله علی قلوبهم الی آخره آنست که اضافه مهر بر
دل و گوش و چشم تجوز کرد به سبب تشبیه یعنی مقام کردند بکفر تا بسبب آنکه
خدا بر ایشان مهر کرده که قادر نباشند بر آوردن ایمان و ختم و طبع و مهر مانع
از ایمان گرانی نبود حق تعالی تصریح کرده است بل طبع الله علیها بکفرهم
فلا یؤمنون الا قلیلا ای ابراهیم بنابر اعتقاد تو لازم می‌آید که عقوبت ساختن
قبیح بود بر خدا لازم بود بر رسول را اعلام کند بر رفتن راه عبرت تکلیف
بر ایشان ایمان بر ایشان ننماید و از آنچه ممکن که از ایشان ایمان نمی‌خواهم و مهر
بر دلها بر دلها و گوشهای ایشان گذاشته‌ام تا رسالت و دعوت رسول الله
طلب نباشند بدان ای ابراهیم آن هدایت که حق تعالی مؤمنان کرده کافران را

نیز صحیح است و قرآن مجید براین ناطق است که انا هدیناه السبیل اما شاکرا
و اما کفورا یعنی ما هر دو را راه نمودیم شاکر را که مؤمن است و کفور را
که کافر است چون چنین است چون شأن گفتن که کافران راه را آیات
نکرده اند اگرچه مخالف بود اما در این مسئله اهل الیقین صحیح نشده
بحث حنفیه و اهل اسپار خوش آمد ابراهیم کعف از حنفیه حکوی در این آیه
بر ابراهیم حنفی گفت با شرکان که در قرآن صریح واقع است که اتعبدون
ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون یعنی میپرستید آن چیز را که خودتان می تراشید حال
آنکه خدا خلق کرده شما را اعتقاد معتزلیان نیست از این تاویل که به تکلف خود
کنند کلام الهی را ابراهیم کعف اکثر مفسران و تابعان [illegible] ما مای مصدریه
و تقدیر کلام اینست که والله خلقکم و عملکم یعنی خدا خلق کرده شما را و عمل شما را
حنفیه گفت بیان که این آیه ملامت و تقریع است یعنی میپرستید چیزی را
که خودتان می تراشید و خدا آفریده است شما را آنچه می تراشید از چوب
و اگر مراد آن بود که [illegible] عمل شما را خدا آفریده این آیه عذر کافران بود
و عذر [illegible] کافران [illegible] و [illegible] تناقض است تعین جهت آنکه اینکه کلام
ملامت است [illegible] و آخر کلام عذر ایشان و این یعنی جمع بین النقیضین
شد و مجموع این آیه مقتضی آن است که ایشان بت پرست و بت تراش بوده

9

و در این شیخ خلاف است خدا تعالی فرمود که شما را آنکه میپرستید از بتان
و اصنام که خودتان تراشید خدای آفریده است بدانکه ما در ما تنحتون میتواند بود
که نکره موصوفه باشد و ما در ما تعملون موصوله است یعنی الذی و اگر حمل کنیم
بر آنکه مراد تمام است مناقضه باشد تفکر حضرت باری تعالی نسبت
و اضافت آن به بنده کرد و چون اضافه به بنده کرد نفی بنده باشد نه
نفی خدا جهت آنکه عقلا و شرعاً اضافه افعال و نسبت او نقائص کنند
ای ابراهیم اعتقاد شما آن است که خدا میخواهد که کافر معصیت کند
و [illegible] طاعت کنند و این اعتقاد شما مستلزم آثار شنیعه است چرا
که الله تعالی را فاعل قبایح میدانند و کفر و معاصی و اشرار را که در عالم میشود
میگویند که بقضا و قدر اوست و از سخن شما لازم می آید که خدا تعالی
از همه ظالمان ظالم تر باشد چرا که عقاب کند کافران را چه کفر
را خود تقدیر کرده چون خدا تعالی کفر در کافر کرده باشد و قدرت بر ایمان
باشد و بعد از آن او را عقاب کند از برای کفری که در او خلق کرده باشد
و تقدیر فرموده باشد مثال آن باشد که پادشاهی [illegible] را عقوبت کند که چرا [illegible]
[illegible] بلند و [illegible] بلند قامت را العقاب کند که چرا قامت تو
بلند است [illegible] کوتاه نبود یا آنکه کسی را دست و پا ببندند

ودر آب اندازد چون جامه او تر شود والو را از آب بیرون آورند
و بزنند که چرا جامه را تر کرده و مثال این ظلم صریح بود ای ابراهیم اگر خلق
کفر در کافر و خلق فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم خدای تعالی کرده باشد
انقطاع حجت شد والزام شد از بعد آنکه چون نبی با کافر گوید که ایمان که خدای تعالی امر
فرموده است که ترا دعوت کنم بایمان کافر بجواب نبی بگوید که خدا ترا
فرموده است مرا بایمان دلالت کنی یا مرا دعوت کنی که ایمان را او بمن
نه بخشیده عطا فرماید تا من ایمان بیاورم و گرنه مرا چگونه تکلیف میکنی چون
مرا قدرت نیست خدا در من خلق کفر کرده است و فی التمثیل بکفر سخن منقطع گردد
او را جواب نماند و عاجز شود ای ابراهیم اگر کافر را خدای تعالی بکفر خلق کرده باشد
و باز او را بایمان تکلیف کند ما لا یطاق بود و این عقلا و شرعا قبیح بود
و این مثال مانند که آدمی را گوید که طیران کن در هوا و در قرآن مجید نیز واقع است
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و جای دیگر میفرماید یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان
ضعیفا و نیز میفرماید یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و مثال این بسیار است
ای ابراهیم اگر خدا کفر در کافر بیافریند و خود خالق حق و باطل باشد و بگوید ولا تلبسوا
الحق بالباطل شما را از خود دور کند و باز وارد و بگوید که لم تصدون عن سبیل الله
ای ابراهیم خدا خلق کفر در کافر کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله باشد و نیز عاصی

چه آنکه

چه آنکه چون در او خدا کفر خلق کرده و از کفر میخواهد آنچه مراد حق تعالی بود آورده
پس مطیع بود و نیز عاصی چه آنکه از مقصود مامور و الهی او را نهی میفرماید و نیز اراده
پس نبی زعم تمام عاصی باشد و بنا بر قول شما الله بر آیه عدم رضا بقضا و قدر
رورا انکه با جمیع رضا بکفر حرام است پس جایز نیست کلام و ثواب شرع را
در زجر و منع کند فاعل منهیات را و از افعال مراد خدا است باز دارد
و امر نماید بانکه غیر مراد خدا باشد پس با منع و زجر معاصی متحقق نشده است باشد و بعکس
بر آید مراد الله تعالی مرتفع باشد از بعد آنکه معصیت مراد اوست و خود تقدیر
کرده و زجر و منع او امر باجرا حد و تعزیرات کرده پس لازم آید جمع بین النقیضین
ای ابراهیم از شیخ روایت میکند که دزدی را پیش عبدالله عباس آوردند
و او امر کرد بقطع ید او یکی از حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضاء السوء
یعنی پناه میگیریم بخدا از قضا بد عبدالله بر آشفت و گفت القضاء اعظم و [illegible]
یعنی این حرف تو عظیم تر است از دزدی دزد آنکس از مجلس بیرون شد ای ابراهیم مراد آنکه
این مذهب ابلیس است که گفت رب بما اغویتنی و مراد آنکه تا جبر و اراده را
برای ابلیس اثبات دلیل بنماید و این معتقدات را شیخ ابلیسیه و اتباع
ایشان از علمای اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا گرفته اند
حدیث نبوی فرموده از دو ثلث نیز متابعت ایشان میکنند چون حشویه مجبره [illegible]

ابراهیم خالد علمای بغداد و اتباع ایشان یکبار زنجیر کشیدند و فریاد بر
آوردند که ای کنیزک چند در مذهب اسلام طعنه زنی نزدیک بود که قصد جان او
کنند هارون بر آشفت و گفت ای ابراهیم شرم نداری از خدا که کنیزک
بدلیل و برهان تکفیر شما میکند و از وی در مناظره عاجز شده اید و سرها در زیر افکنده
و با وجود این بادی خشونت میکشید حنفیه گفت اگر مناظره و مباحثه بر حسب
ملل خلیفه رهان نگردد تا همه اثبات دلیل کنم هارون گفت بگو دانکه
داری باز حنفیه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود باشد لازم آید
افعال اختیاری که صادر میشود از ما بحسب قصدها و داعیه ها رفتن و نشستن
و خوردن و آشامیدن دادن و ستادن و حرکت دست و پا شبیه افعال
اضطراری باشد مانند حرکت رعشه ای ابراهیم بالبداهه است فرق
میان حرکات اختیاری و اضطراری بلکه هر که عاقل است حکم میکند بر آنکه
قادریم بر حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر پریدن و باسمان رفتن و حکایة
شیخ بهلول دانا بر دیوانه نما و تحقیق مصنف آل عبا با ابوحنیفه کوفی
در مسئله قضا و قدر بحث کرده و الزام وی نمود و گفت بدلیل ثابت میکنم
بر خصم ثابت که ترا است لازم الجماعه که بنده مسلوب الاختیار میگویند
از برای آنکه اگر حرز را بکنار چیلی صغیر زنی که آنکه از جو کنار را به میکند

والی ان

واگر یک بار رجوع کبیر یری و قادر نباشد بر عبور نمودن از آن کشتی از آنجا یکدیگر
پس چرا فرق میکند از میان آنکه قدرت دارد و در میان آنکه قادر نیست
تو ای ابوحنیفه فرق میکنی که بر چه چیز قادری و بر چه نیستی چون حنفیه این گفت
هارون و یحیی و اکثر ارکان و اعیان دولت بخندیدند و ابراهیم از خجالت
بمردن خود راضی شده بود دیگر گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد
و فاعل الله تعالی باشد صحیح نباشد و گفتن آنکه خدا غفور و عفو و رحیم است از
برای آنکه عفو و غفور و رحیم کسانی باشد که بنده گناه کرده باشد و نسبت گناه بکسی
عذاب شده باشد و او عذاب کند و عفو کند چون گناه فعل بنده نباشد
و فعل خدا باشد چگونه صحیح باشد گفتن آنکه خدا آمرزنده و عفو کننده است
ای ابراهیم اگر از دلایل عقلی زیاده بر این خواهی حدیثی بگویم که تابعین را
ملالت نشود اما و لایحه ثقه حدیث آنکه فریقین نقل کرده اند در طریق ما
واضح است آنست که عبدالله عمر روایت میکند که از رسول خدا شنیدم
که القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تصلوا علیهم
وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل منهم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی
ثم یزعمون انها من الله کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس این امت اند اگر بیمار شوند
بعیادت ایشان مروید و اگر بمیرند نماز بر ایشان مکنید جمعی از صحابه پرسیدند

که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند آنحضرت فرمود که آنها نسبت معاصی بحق آورند
و زعم ایشان آن باشد که معاصی از خدای تعالی است و خدا در ازل نوشته که ایشان
معصیت کنند و چنین تقدیر فرموده و از عبد الله عباس روایت میکند که گفت قال
رسول الله صلعم لیس بین العبد و بین ربه اعظم من الاشراک بالله و بعد معصیته ثم
یزعم انه من قبله عز و جل پس ملاقات نمایند پروردگار خود را بگناهی اعظم بعد
از شرک بخدا آنکه معصیتی بعمل آورند پس گمان برند که نسبت معاصی از خدای تعالی است
و عن انس ابن مالک عن رسول الله صلعم سیاتی قوم یعملون بالمعاصی و یقولون
هی من عند الله فاذا رایتموهم فکذبوهم قال ثلث مرات و سیجیء
احادیث که از اهل بیت منقولست بسیار ای ابراهیم بواسطه چند آیه که
در قرآن است اینهمه کفر و زندقه وضع نموده اند چه چند این آیه قرآنی که خدای تعالی
در قرآن صریح فرموده است و اسناد افعال شر به بندگان نموده و نفی نسبت از آنکه
که حق تعالی سرزنش میکند کسانی را که گفته اند که اگر خدای تعالی خواستی که مشرک نشویم
نمی شدیم و شرک بخواست خدا و سرزنش ایشان در آیه صریح واضح است چنانچه
میفرماید سَیَقُولُ الَّذِینَ اَشْرَکُوا لَوْ شَاءَ اللّٰهُ
مَا اَشْرَکْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَّمْنَا مِنْ شَیْءٍ
یعنی نزدیک باشد آنانکه بگویند و مشرک شوند که اگر خواستی خدا که مشرک نشویم نمی شدیم

و نه پدران ما

و نه پدران ما و هیچ چیزی از محرمات بعمل نمی آوردیم ای ابراهیم این آیه
اگرچه سرزنش کفار است اما فی الحقیقه سرزنش شما است و شما با کفار شریکید
در این عقاید و دیگر میفرماید که من یعمل سوءا یجز به و دیگر میفرماید که الیوم
تجزی کل نفس بما کسبت و در جای دیگر میفرماید و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم
یظلمون و دیگر میفرماید و لا یظلم ربک احدا و سیحیی میفرماید که فویل
للذین کفروا و در جای دیگر میفرماید و ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و در جای دیگر
ارشاد فرموده که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا
یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون و سیحیی میفرماید من عمل صالحا فلنفسه و من
اساء فعلیها و در جای دیگر میفرماید که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و دیگر میفرماید
و ما ربک بظلام للعبید و دیگر میفرماید و ما الله یرید ظلما للعباد و سیحیی
تصریح فرموده و لا یرضی لعباده الکافرین و از این تصریح تر فرموده که ما اصابک
من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی هرچه میرسد بتو
از حسنه پس آن از خداست و آنچه میرسد بتو از سیئه پس از نفس تو است
و از اینکه این قسم آیه و امثال این در قرآن بسیار است که اسناد افعال بانها
و اسناد معاصی و کفر به بندگان فرموده است و تفصیلات الکفر لا یحصون
هم اجمعین و اگر خدا را دو اراده نبود که بعضی گفته اند بالجبر

که ان علیک لعنتی الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم نبود ربنا ظلمنا انفسنا
وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین واگر موسی علیه السلام نبود که گفت
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی واگر یونس نبود که گفت لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین ای ابراهیم جمله انبیا توبه و [illegible] و تقدیس الله تعالی کردند
واگر عصیان عاصی نبودی توبه چرا باشد گو ابراهیم حجت یافت و گفت
ای حنیفه تو ابطال مذهب خود کردی چرا که باعتقاد تو جمله انبیا معصوم نبودند
چون از ایشان جرم و معاصی واقع نشد چرا توبه و استغفار کردند یحیی ابن خالد
بخندید و گفت ای ابراهیم بقدر مدار اول را اثبات نمودی و نسخ دلایل و حجج
او کردی حالا شروع در عصمت و عدم عصمت انبیا کردی واکثر خلایق
بخندید حنیفه گفت ای ابراهیم بحث تو موافق آداب نیست و حرف
تو بموقع نیست در این مسئله نیز جواب خود خواهی شنید بعد از اتمام سخن دیگر
قضا و قدر بدان ای ابراهیم مشرکان قریش جمله جبریه بودند چون اسلام ظاهر شد
طریق جبریه بر طرف شد بعد از فوت رسول خدا صلعم و شهادت امیر المؤمنین ع
در زمان معاویه و یزید و باقی بنی امیه لعنهم الله در زمان خود احیاء آن نمودند
و شما نیز متابعت ایشان میکنید ای ابراهیم انکار میکنند رسول خدا و اصحاب عظام
برین اعتقاد نبودند چون حنیفه سخن بدینجا رسید فغان از جمیع خلایق برآمد

وجمله تحسین

وجمله تحسین بر حنیفه کردند ابراهیم گفت ای حنیفه این همه را مسلم داشتم لیکن
اکثری از تابعین برین رفته و چنین اعتقاد کرده اند که بنده مسلوب الاختیار است
و تجویز کرده اند که بنده شریک الله تعالی باشد و ازین شرک لازم نمی آید حنیفه گفت
ای ابراهیم چگونه شرک لازم نمی آید حال آنکه الله تعالی قادر است بر قهر بنده
و بر عدم او مثلا اگر سلطانی والی گرداند شخصی را در بعضی بلاد و آن والی در آن
شهر ظلم کند و غارت نماید مسلمانان را و سلطان متمکن باشد که او آنچه بغیر حق گرفته
باشد باز ستاند و او را بقتل رساند چگونه لازم شرک او با سلطان و چون گفت
که او شریک سلطان است ای ابراهیم احکام الهی و احادیث حضرت رسالت پناه
و جمیع دلایل عقلی را معطل و ضایع میکنی و نادیده و ناشنیده می انگاری
که بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی در باب عصمت
انبیا بدانکه اعتقاد ما در باب انبیا و اوصیا چنان است که جمله معصوم و مطهرند
از جمیع معاصی و واجب است که انبیا و اوصیای ایشان معصوم باشند از خطا و گناه
و فراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای زمان نبوت یا وصایت زیرا
چه ایشان معصوم امینان سر خدایند چگونه جایز بود که در مقام انقیاد شیطان
که اول مخلوق است و العبد موجودات از جناب کبریائیت شوند و اگر از ایشان
افعال شیطانی صادر شود طبایع در انقیاد و تبعیت ایشان تنفر کنند پس فایده بعثت

در متابعت رعیت است منعطف گردد و باید که نبی و وصی او اولی باشند از
سائر الناس در جمیع کمالات و سائر حالات و از نقایص صوری و معنوی
مبرا باشند و صاحب معجزات باشند و معجزه آنست که بیرون باشد از قدرت
جمیع مخلوقات و مقارن دعوی نبوت بود بدان ای ابراهیم که کمال نشأه
انسانی در علم مبدأ و معاد است چنانکه مقتضی دین حق [illegible] است و علم معاد
حاصل نشود مگر به نقل و کلام الهی بواسطه آنکه احتمال تاویل دارد افاده یقین نکند
پس عنایت الهی اقتضا کرد ارسال نمود که کسی باشد معصوم و بر اقوال او اعتماد بود
تا سعادت الهی از فوت [illegible] با بعثت وصی و نبی ظاهر گردد ای ابراهیم اگر جائز
بود که عصیان واقع شود در گناه انبیا و اوصیا مرتکب معاصی و مناهی شوند از
جمله معاصی کذب است پس احتمال دارد که هر خبری که امام و نبی گویند دروغ باشد
پس نه از این مراتب را وثوقی و اعتمادی بر حقیت نبی و امام و ثابت نبود که
محل اعتماد نباشند و باید که امام و نبی را امهات و آبا پاک باشند از دنائت
و رذالت مثل آنکه فاسق و حجام و [illegible] نباشند و باید که امام و نبی متصف
نباشند بصفات ذمیمه مثل حسد و حقد و غلظت و کینه و حرص بر دنیا و [illegible]
دیوث و بعید نباشند و فاسق و سبک نباشند به برص و جذام و [illegible] نباشند
و از جمیع نقایص منزه باشند و کذاب و فاحش پیشه نباشند چنانکه کذب قبیح است

ما علم از [illegible]

چنانچه در قرآن مجید واقع است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ ای ابراهیم بدانکه واجب است
که امام افضل و اعلم و ازهد و اورع و اتقی و اشجع و اقدم اهل زمان باشد
عقلا و نقلا چرا که مفضول محتاج بود با امام دیگر تسلسل لازم آید دیگر باید
که از جمیع خلق مستغنی باشد در علم و منصوص علیه باشد یعنی من عند الله
و عند الرسول و تعیین شده باشد بدانکه هر امامی که امت او را نصب کنند
و عزل نمایند امامت را نشاید و امام باید که منصوب از خدا و رسول
باشند چرا که تا خلق در متابعت او گمراه نشوند و باید که معصوم باشد
چرا که غیر معصوم مستعد آن بود که ظالم بود و حضرت پروردگار فرماید
لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ چون حسنیه سخن بدینجا رسانید لرزه بر هارون الرشید
افتاد چرا که وی دعوی خلافت میکرد بغیر حق و از این صفات خالی
بود و یحیی ابن خالد دریافت گفت ای ابراهیم گویا که حیات از تو
مفارقت نمود چرا از کرسی بزیر نیائی و مذهب حسنیه اختیار نکنی
چون ابراهیم از اطراف و جوانب کنایت شنید گفت ای حسنیه
چگونه در این آیه که صریح در قرآن است که خدای تعالی امر کرد آدم و حوا را

و گفت یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما
ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین ای چنینه یاد بگ ایشان از نقل
خوردند و از ستمکاران گشتند چنینه گفت ای الهام بر آدم را نهی تحریمی نبود
بلکه نهی تنزیهی زیرا که نهی تحریم آن باشد که بارتکاب آن مستحق ملامت
وعذاب آخرت گردند و نهی تنزیه آن باشد که بارتکاب مستحق آن از فایده
ومصلحت که در آن باشد از خود غایب کرده باشد اما بدان مستحق ملامت دنیا
وعذاب آخرت نباشند پس اگر آدم ترک تناول از درخت کردی
مستحق زیادتی از صواب والطاف شدی چون نکرد مستحق عقاب نشد
ابراهیم گفت اگر چنین بودی از ظالمان نبودی که خدای تعالی فرموده است
فتکونا من الظالمین چنینه گفت ای ابراهیم بدانکه ظلم وضع شیء بود در غیر
موضع خود یعنی نهادن چیزی بود نه در جای خود پس اگر کردن چیزی در جائی
وضع شیء در غیر محل خود باشد پس چیزی که ترکش کنند در غیر موضع خود باشد
یا مرتکب مکروهی شدن از آن اجتناب نکردن همین حکم دارد پس ظلم باشد
چنانچه در حق بوستان گفته ولم تظلم منه شیئا یعنی از آن میوه که در هر سال آورد
هیچ چیز کم نکرد پس معنی الظالمین در چنین جاها آن باشد که از آن کسانی باشند
الخاطئین

١٥

که حظ نفس خود از ثواب کم گردانیدند ابراهیم گفت ای چنینه آدم و حوا گفتند
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الظالمین چون
بزرگی ایشان ترک سنتی کردند و گناه نبود چنینه گفت ای ابراهیم ایشان
اعتراف آوردند بذنوب و تظلم از نفس خود و بخشش خواستند و آمرزش
طلبیدن از خدا دلالت کند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقصان است
و فوت منفعت از ایشان شد و رحمت و غفران طلب کردن دلالت
که بدان مستحق ثواب خدا گردند و آن دلیل نبود بر آنکه ایشان گناه کردند حضرت
رسول خدا فرمود که انا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی در هر
روزی هفتاد بار استغفار میکنم و حضرت رسول خدا را هیچ گناهی عظیم نبود
و در نمط عقل انبیا و اولیا آن است که طاعت بسیار خود را اندک شمرند
و اندک ترک اولی گناه عظیم شمرند و جرم بزرگ شناسند اگرچه از ایشان
هیچ گناهی صادر نشده باشد از برای تذلل و شکستن نفس خود را مجرم
و جانی خوانند پس اعتراف ایشان بظلم و اقرار ایشان بگناه دلیل نبود
بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای چنینه چون چنین است چرا آدم و حوا را
از بهشت بیرون کردند و بزمین فرستادند چنینه گفت ای ابراهیم

آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانچه بفرماید انّی جاعلٌ
فی الارض خلیفةً اگر آدم از آن درخت نخوردی و تناول نکردی و از بهشت
بیرون نکردی و بزمین نفرستادی از برای خلافت پس بیرون کردند
وی را از بهشت و برهنه کردن عقوبت گناه نباشد زیرا که عقاب رنجی
باشد که بغیری رسانند بسبب انتقام و اخراج آدم بنا بر مصلحت بود
چنانچه درویشی در نخوری بیند هر رنج بمصلحت نه بر طریق جزا و عذاب
ابراهیم گفت چه گوئی درباب نوح که وی دعا کرد تا قوم وی را حق تعالی
عقاب کند چون خدا قوم او را بغرق هلاک کرد نوح پشیمان شد از آن
دعا کرد و پانصد سال گریست بسیار زار گناه بود و بسبب گریه کردن بسیار
او را باسم نوح مسمّی گشت و بعد از آن نام وی عبد الله بود چون حنیفه این
حکایات بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم بدانکه این حکایات تکذیب
قرآنست بفرماید که یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا و قوم بعد از آن
به پانصد سال غرق شدند و نام وی نوح بود و کذب اول ثابت شد
دوم آنکه گفتی که نوح پشیمان شد از دعا کردن از دو حال بیرون نیست
اگر قوم مسلمان بودند نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خود کفر عظیم است

که شیخ

که شیخ المرسلین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و چندین هزار مسلمان هلاک شوند
و اگر کافر بودند شاید که نوح ندامت کشد بر هلاک دشمنان خدا حق تعالی در حق او
و آدم بفرماید که انّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم حنیفه گفت ای ابراهیم حقیقت
باین نوع مزخرفات ثابت نشود من این مهملات بسیار شنیده ام از غیر بود که
بنی امیه و اتباع ایشان بلکه آنها ای هر فرقه از آنها بوده اند و مقصد ایشان از صلوات
و امامت گشتند بظلم و تعدی با آنکه ایشان از هیچ عمر اتفاق آن نبود
و اکثر اوقات از ایشان ظلمها و فسقها بظهور می آمد و در مسائل دینی جاهل و از احکام
فرقانی عاجز بودند و بعضی اوقات جنب امامت میکردند و نماز قطع نماز کرده
اظهار رجحانیت میکردند و بعضی اوقات مست و بیهوش امامت کرده و نماز
صبح را چهار رکعت میگذاردند مثل این افعال که اگر جمیع قبایح ایشان
تعداد نمایم موجب ملالت خلایق گردد و جهال بعضی از اهل بیت
و جمیع صحابه که بصفت ایمان و محبت اهل بیت موصوف بودند ایشان که بود
نصیحت و ملامت میکردند و اکثر خلایق ایشان را سرزنش میکردند از برای
دفع ملامت از خود و اتباع خود آنچه کفر و زندقه را اخذ و رسول نیت کردن
و جمیع سنها را که بمعصیت و مظهر بر رکن معصیت و دیتی خطایی متهم کردن لطایف را قرآن نموده
و حجت نمودند شد حدیث وضع کرده عقبی را میان نقل نهادند و جمیع آیات قرآنی را از حق احادیث

بعضی عمدا تاویل کنند و حال مردم طریق وضع شبهه نه اندیشه و طلب علم نکردند
و به تقلید پدران قناعت کردند و قوه تمیز نداشتند میان طبع و هوا و عقل و رضای خدا
و بعضی از رغبت جاه و مال در حکومت و غضب از بیم روزه ثواب ابدی و عقاب سرمدی را
نظر نیاوردند و از برای بهره اندک دنیا دست بیان وضع مذاهب نمودند و از روی انصاف
و ورع و طلب حق سعی ننمودند و بدین قدر قناعت کردند انا وجدنا آباءنا علی امة و انا
علی آثارهم مهتدون و حق تعالی در جواب ایشان و مثال که تبعیت نمایند فرموده
که لقد کنتم انتم و آباؤکم فی ضلال مبین و بعضی بتعلیم معلم قناعت کردند و از انصاف
گذشته تفحص حق نکردند و تبع هوا بر یک و عده ی ایشان انا مع الحق کنند کل
حزب بما لدیهم فرحون پس ای برادر اسم حق جز یکی نباشد و شاهد این مدعا
قول رسول خداست ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدا
یعنی زود باشد که امت من متفرق شوند به هفتاد و سه گروه یکی از آن فرقه ها نجات یابد
و باقی در آتش و جمعی از اصحاب رسول سوال کردند که یا رسول الله آن فرقه ناجیه
کدام است فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف
عنها غرق ای برادر همه جمع است بر صحت این دو حدیث نقل اند و بدانکه
هر فرقه و هر طایفه از هر رسول و اهل بیت او مدعی اند که در ... صحیح معتقد
ایشان بیان جمیع مذاهب و هر فرقه از این فرق جزم نموده اند که ناجی اند

الا این طایفه

الا این طایفه که پیرو اهل بیت اند بدان ای برادر که مرا از قطع و جهت تشیع
شما باکی نیست و خائف نیستم و بجای پیچ و روزه قیدی ندارم و همیشه طالب شهادتم
و امروز صریح تر بیان کنم تا بر خلیفه عصر روشن گردد یا آنکه شما میگویید و پیشتر از ایام
میگفته که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر به تقدیر و اراده الهی است
و بنده را اختیاری نیست و بخواهد اصلاح قبایح اصحاب ضلالت و ظلم بر
اهل بیت رسول الله کرده به حال غصب خلافت و امامت و غصب فدک
و ایذا و آزار حضرت سیده النسا و ایذا صحابه کبار و زهر دادن جگر گوشه رسول
خدا امام حسن و قتل سید شباب اهل الجنه امام حسین بن علی و اولاد و احفاد
و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خمس از اولاد رسول خدا و اخراج ابن عم
وی و اخراج ابوذر غفاری و ایذا عبدالله مسعود و سوختن مصحف علی و زدن سر
منجنیق بر در خانه کعبه انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان در مدینه
رسول الله کردن و چندین از اولاد رسول را شهید رسانیدن و چندین هزار
بدعت و فساد و ظلم از ایشان به وقوع آمده که زبان بیان از تعداد آن
قاصر است از آنچه کار حامیان شیعیان اهل بیت رسول و تفحص حال
و خلفا و ناکسان آنحضرت که ایشان را ملامت میکردند و طعنه و لعن خفی
و جلی نثار ایشان میفرمودند و در زمان قبیح ایشان طعن میکردند و سرزنش مینمودند

وتخویف از عذاب و نکال اخروی مینمودند و ایشان از برای دفع
مذلت از صحابت صندلت و شربه افعال و کردار شنیعه و بنای خلفاء
بنی امیه و دفع تسلط عن اهل عالم افعال شنیع و کفر و بدع ایشان
این مهملات را موضوع ساخته و گفتند که بنده باغی بعد خود بیت
و جمله بعد از او تعالی و خدا ایشان ساخته و همچنین تقدیر کرده از ازل ارتکاب
اسناد معصیت را انبیا کنند و مقصودشان را اثبات کذب و فسق و خبرهای
ناشایسته متهم ساخته و تا نیز برو نموده‌ی بی‌نمایه و اگر کسی گوید عصمت
در نبوت و امامت شرط است به دلائل عقلی و نقلی آیه واذ ابتلی
واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماماً
قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی ابراهیم دعا کرد که از ذریت
من نیز هر که لایق مسند امامت باشد کرد ان الله تعالی فرمود که لا ینال
عهدی الظالمین یعنی عهد من امامت است بظالمان نمیرسد پس الله تعالی از امام نفی
ظلم و از ظالم نفی امامت نموده و ظالم بر دو قسم است ظالم لنفسه و ظالم
لغیره و هر که این هر دو ظلم از و منتفی شد معصوم باشد پس عصمت در امام شرط است
معتقد ان الشرک لظلم عظیم شرک هر چند توبه کند لایق منصب امامت نباشد
و اگر کسی برای عقاید بود دادار را خفی خوانند و فتق و ریا و حجب رسانند و تا نزد بر بالید

لنزلوله

18

نت سعوبه را دو حوذ را به بردی و نت پیغمبر هم اشتهار داده اند و جمیع انسا را از قدم درجه
فاق و فجار بر آورده‌اند چنین حال حنیفه را آتش حمیت مشتعل شده بود بر مسند فصاحت و بلاغت
نشسته زبان تقطیع در مذمت خلفا و عصمت و طهارت اهل بیت و اثبات دلیل میمزد
هارون و اتباع وی را از ره رفع فساد و از بقایع و اعمال ناشایسته خود شرمندگی
و شسته سرها زیر افکنده متحیر بودند و علما را قدرت نطق نبود ابراهیم گفت ای حنیفه عنان اختیار
از دست داده و صحابه و تابعین را کفر میکنی اگرچه محبت و مودت اهل بیت رسول
بر همه کس لازم و متحتم است و درین باب کسی را انکار نیست فاما مودت اصحاب کبار
و خلفای عالیمقدار که جانشین سید مختار اند نیز بر همه کس واجب است و در جلالت شان
اجماع امت است خصوصا ابوبکر و عمر که همخوابه و ضجیعه رسول خدا اند و از صحابه هیچکس را
این مرتبه حاصل نشده که ایشان را در حرم رسول مدفون ساختند حنیفه گفت ای ابراهیم خدا بر اد
لسان تو اگر این را دلیل افضلیت ایشان میگویی و تو بپای خود گور آمدی و نوعی المعنی
نوعی از ظلم ایشان را بیان کردی ای جاهلترین خلایق وای بیخبر از کلام خالق که میفرماید
یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای آنهایی که ایمان آورده‌اید
داخل مشوید در خانه‌های رسول مگر آنکه اذن حاصل کنید و رخصت یابید و هر از برای داخل
شدن هرگاه من جانب الله ممنوع باشد پس بچه دلیل در حرم شریفش داخل شدند اگر در
طریق جنازه را واقع است تشریف نیابد بر مرتبه حضرت رسالت پناهی در آن حرم شریف

که نشنیده بمن بنما و بگو که در کجا واقع است و اگر گوئی ورثه آنحضرت که اهل بیت رسولند
ایشان را اذن داده‌اند و از جانب اهل بیت باذن بوده دروغ گفته‌ای چرا که
بحسب صدق که در این مجلس حاضرند ثابت است که اهل بیت و سایر بنی هاشم
خشمناک بودند و شمشیرها کشیده و در آن روز که عایشه دختر ابی بکر حطات
میخواستند که ابوبکر را در حرم رسول خدا دفن کنند زبیر و جمیع بنی هاشم در گرد حرم رسول درآمدند
آغاز حرب و جدال کردند تا آنکه عباس رض که عم حضرت امیرالمؤمنین ع بود گفت یا علی
اگر امروز باز هر زاری بنی هاشم را درین معامله خونها ریخته شود و فتنه عظیمه پیدا گردد
حضرت امیرالمؤمنین ع خود بیرون آمد و بانگ بر بنی هاشم زد و گفت که والله
شمشیر از نیام بر نیاوردم و پیش رغبت نکنم با این طایفه و من بامر مأمورم و سیم از خدا و رسولش
که صبر کنم بر این جفاها تا آنکه حق بمرکز قرار گیرد و هرگاه چنین باشد و نمی دفع ایشان بکنم
این بلا بگذشته نشنید و تا اندک مردم پیش شد جمع گشته و گفتند او هرکه دفن گشته
آن ظالم غدار را در آن حرم شریف حال آنکه بخواهند که از آن ملائکه نقاله آن مرده
خبیث را در آن مقام شریف بنی هاشم چون از آنحضرت این حکایت شنیدند دست
برداشته و هر یکی کناره رفته ای ابراهیم سنی این ظلم که کفر محض است و مخالف امر الله
و غضب حرم رسول ص از فضائل ابوبکر و عمر بیداری و اگر جان فضایل کنی این فضایل را
بیان کن که علی را ثابت است ای ابراهیم منفعل شد ناصبی گفت ای حنیفه آنکه از اخبار
بما رسیده است که عایشه و حفصه آن موضع را مهر خود گرفته بودند و مهران خود را در آنجا

دفن کردند

دفن کردند حنیفه بخندید و گفت ای ابله مگر قرآن نخوانده و نشنیده که حضرت پروردگار
میفرماید یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن و این از جمله
مخصوصات آنحضرت مذکور بود باین که قبل از دخول مهر زوجات را بدهد و بعد از آن
دخول کند و این نص صریح است که نه ازواجی شود بر آنحضرت و اگر بودی در اخبار
و آثار مذکور بودی ناصبی منفعل شد ابویوسف سر بر آورد و گفت ای حنیفه آن موضع را ایشان
از میراث خود گرفته بودند از شن که ایشان را بود حنیفه گفت ای غافل ای معتقد چون از
برای حضرت سیده النساء فاطمه زهرا علیها السلام که نور دیده و سرور سینه و مکرم لفاطمه بضعة
منی پاره جگر رسول الله بود میراث نبود و چون آن سیده صلبیه دعوی نمود که فدک
ملک و حق من است ابوبکر گفت که فدک در تصرف تو بود بطریق طعمه و رسیدن از میراث نیست
که نحن معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث و ما ترکناه صدقه و این روایت کرد مکر
ابوبکر و عایشه و حفصه ای ابویوسف در این باب سخن بسیار دعقلد و کفر او ثابت شد
از حال بگو که چون از برای حضرت فاطمه ع میراث نبود از برای عایشه و حفصه بود
ابویوسف از این سخن در گه شنیم و بسلم دار بیخی تر از که عایشه و حفصه حرم رسول را بمیراث خود
و مهران خود را در آنجا مدفون کردند و در این مسئله نیز عمل مذهب شما گفتم هر آنکه چون حضرت پیغمبر
رحلت نمودند نه زن در حباله آنحضرت بودند و یکی دختر حضرت فاطمه علیها السلام بود
و یکی عمی که آل عباس علیه السلام بود و هرگاه این جا نه رضیت کنم بمذهب تو که مخالف مذهب رسول ص

و اصل پشت نصف و ربع نصف دیگر ببرید پس قسم پیغمبرست چون دو ثمن دیگر را
در میان نه زن قسمت کنم شاید که نیم حبه نرسد ابو یوسف سر در زیر افکند و یاران
بخندیدن آغاز کرد و روی بارکان دولت کرده گفت که ای یاران من ندیدم مثل
این کسی محقق حنیفه گفت ای معاندان وای بر شما با آنکه شما عالمید بقضایای که
واقع شده در ظلمهای که از ابوبکر و عمر صادر شده و بر آنکه عایشه در حین حیات رسول خدا
چند مرتبه مخالفت رسول خدا نمود و فاش کرد سر آنحضرت را باتفاق حفصه و اگر از روی
انصاف سوره تحریم بخوانید بر شما روشن گردد و در که عایشه و حفصه در حین حیات
آنحضرت منافقه و کافره بودند و بعد از رسول خدا پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول
خدا دفن کردند و بعد از آن عایشه خود را آراسته از خانه بیرون آمده باتفاق طلحه و زبیر
و بعضی منافقین را جمع کرده متوجه بصره شدند و از آنجا با امام بحق و خلیفه رسول خدا
محاربه نمود و حکم الهی را باطل گذاشت و نشنیده انگاشت چنانچه حق تعالی میفرماید
که وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَی و هم چنین میفرماید که یا نساء النبی
من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله
یسیرا و جمیع اهل اسلام در صحت این متفق‌اند و متفق اند که حضرت رسول فرموده اند
یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و آن کافران مقتول و آن منافقان مطعونه و آن
اعدای خدا و رسول با علی ابن ابی طالب محاربت نمودند و بسبب و بی‌جهتی چندین هزار از خلق
بقتل رسید

۲
بقتل رسیدند ای ابراهیم ابوبکر و عمر مرتکب خلافت شدند باتفاق چندین فاسق که از منافقان
صحابه بودند و بزعم شما امام بودند و علی ابن ابی طالب وصی رسول و برادر آنحضرت بود و امام
جمیع خلایق از جن و انس بحکم الهی و نص رسالت پناهی و اجماع امت است در آیات و صله
و بغایت الامر بمذهب شما که خلیفه آنحضرت را خلیفه چهارم میدانید اعلم و اشجع و اتقی
و اورع و اقرب و انجی و ازکی اعتقاد دارید و خدای تعالی بر عصمت و طهارت وی گواهی داده
در آیه تطهیر اما در باب فضایل صحابه کبار دیگر دارد که رسول خدا در فضایل ایشان مبالغه فرموده
و بزعم شما که مخالفه نشدند سلمان فارسی و اباذر و مقداد و اسود و عمار یاسر و عبدالله مسعود
و عبدالله عباس و خالد بن سعید العاص و ابی ابن کعب و جابر ابن انصاری و سعد عباده
و قیس ابن سعد و مالک اشتر و ابو ایوب انصاری و عبدالله و محمد ابن ابابکر و باقی دیگر
از صحابه که سخن ایشان در دین سند است و سخن نصف است که بیرون اهل بیت اند
متفقند در آنکه ابوبکر و عمر و عثمان که منافق بودند در حین حیات رسول خدا ص و بعد از وفات
رسول خدا کافر شدند و کافران دنیا پرستند پس ای ابراهیم علی ابن ابی طالب باتفاق مؤالف
و موافق خلیفه خدا و وصی رسول خدا و امام خلایق بوده باشد و زنی که بی‌خلاف رسول خدا
خود را آراسته بیرون آید و لشکر کشیده با امام زمان محاربه نماید باتفاق جمیع اهل اسلام
کافره و ملعونه است و در جهنم خواهد بود ابراهیم گفت ای حنیفه شرم مدار اگر عایشه
کسی در خواب بیند که رسول صلعم فرمود قرم کانه ادنهاده باشد آتش را امید مغفرت است و دیگر رسول خدا

تن تتی حیدی لم تمته لنا ر عایشه و حفصه سالهای سال در از مخوابه و هر خانه رسول بوده باشند
چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند ابو حنیفه گفت ای ابراهیم همخوابه و همدم
بودن و ملازمت رسول خدا موجب غفران و خلاصی از نیران نخواهد بود کسی را که بدل و زبان
با او ایمان آورده باشد و در دل داهیه ریبت و در نفاق بوده ای ابراهیم نوح شیخ المرسلین بود
و پیغمبر اولو العزم و لوط پیغمبر مرسل بود و این دو پیغمبر بزرگوار را زنان ایشان منافقه بودند
و این هر دو را از زنان بر هر یک فرزند بود و عایشه و حفصه از رسول خدا فرزند نداشتند
و زن نوح را والقه نام بود و زن لوط را والهه نام بود و از ایشان زنا و تجرد واقع نشد گناه
ایشان همین بود که سر شوهران خود را فاش میکردند و حضرت پروردگار در قرآن مجید میفرماید
که ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین
فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین مضمون این آیه کریمه
آنست که زن نوح و لوط که در تحت زوجیت این دو بنده صالح بودند و از ایشان خیانت
بظهور رسید خداوند تعالی بطریق تمثیل میفرماید که آن دو پیغمبر بزرگوار بفریاد ایشان نرسیدند
و شفاعت ایشان نکردند و گفتند ایشان را که در دوزخ شوید تا آنکه در دوزخ داخل شوند
یعنی کافران و کفرای ای ابراهیم این مزخرفات و مهملات امر بوده و امامت و خلافت را
ضایع نتوان گذاشت و این شفاعت و وقایع از زن لوط و نوح کجا واقع شد که بعد از رسول خدا
خود را آراسته بر شترها سوار شوند و لشکر جمع کنند با وصی رسول خدا و ابن عم و برادر وی

بی سبب

بی سببی و جهتی محاربه نمایند و چندین هزار مؤمن و منافق کشته شوند و بعد از آن پدران خود اظلم بشدی
در حرم رسول خدا دفن کنند و بعد از آن بر شتر سوار شوند در جال مدینه در پیش ایشان اغنه بقال بعضی
از بنی هاشم و بنی امیه صندوق امام حسن را تیرباران کنند و گفته از دختر که نور دیده و پاره جگر رسول
را در حرم جدش دفن کنند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر سبیل تعجب تجملت تبغلت و لو عشت
تفیلت لک الثمن من التسع و للکل تصرفت یعنی بر شتر سوار شدی و فرزند رسول خدا را
تیرباران کرده و اگر زنده بودی بر فیل هم سوار میشدی و ترا در میانه زنان هشت یکی تو میرسید
و در حق جمیع ایشان تصرف کردی ای ابراهیم هرگاه در کفر عایشه منافقه کند بلا شک
اقرار که او رسول و قباحت کرده و اعتقاد به بهشت و دوزخ و وعید ندارد و در لفظ آنکه
نیز هیچ شک نبود و ظاهر است که آنحضرت در حین حیات از ایشان راضی نبود و هیچ وقت همه
نیست و این آیه صریح است و شاهد است بر دعای علیه عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا
خیرا منکن مسلمات یعنی اگر ایشان را طلاق دهد مر ترا بدل ایشان بهتر از ایشان دهیم
العاقبت تکفیه الله ره ای ابراهیم حال رجعت عایشه طلحه ما بی وقتی که مدفون بودن ابو بکر
و عمر در حرم رسول خدا محض ظلم و عناد و کفر وی دلیل است اکنون دیگر بار آنکه داری ای ابراهیم
گفت ای حنیفه حضرت حق او در حق وی در آیه غار ابو بکر را صاحب رسول خوانده و او را
در ان مفاخر بسیار هست حنیفه گفت که اما ابوبکر از آیه غار فضیلت و منزلت حاصل نیست بلکه

بلکه از ظاهر این آیه فضیلت و عدم ایمان وی بر رسول ثابت است اکنون بیان نمائیم که آن
فضیلت کدامست که او را باسم کهف قرآن مجید ناطق است بدین آیه که الا تنصروه فقد نصره الله
اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها فضیلت اول همراهی رسول اکرم که اشتراک او
دوست داشتی آنکس را بردی تا انیس و جلیس آنحضرت باشد و فضیلت ثانی که فوق گفت
و فضیلت سیم آنکه خدای تعالی وی را صاحب رسول خوانده و فضیلت سیم آنکه رسول وی را محزون
شده است دید از برای دفع حزن وی گفته لا تحزن ان الله معنا [illegible]
فضیلت چهارم آنکه ان الله معنا لفظ جمع گفت یعنی که خدای با من و تست چنین
بجدید و کهف ای ابراهیم جواب بشنوید آنکه این فضائل است [illegible] تنها چشم عوام مردم
ضعیف العقل را پوشیده آنها که [illegible] دیده بصیرت است و عقل کامل که از این
فضائل [illegible] فی الحصر [illegible] و فضائل است [illegible]
است بگویند و در خاندان نبوی [illegible] قدم ندارند بدان که فضیلت اولی که بیان کرد
که رسول او را از آنجهت بخصوص او را همراه خود برد که او را از همه بیشتر دوست میداشت
واله که غلط گفتی و آنها که آن اعتقاد کرده اند غلط کرده اند بدان که چون جبرئیل بحضرت
رسول گفت که کفار امشب بقصد قتل تو خواهند آمد باید که امر نمائی که امشب
هیچیک از صحابه از خانه بیرون نیاید که امر الهی چنان است که حضرت علی ابن ابی طالب

الهود

که برادر جان برابر است بجای خود خوابانی که کسی که جان خود را از برای تو
فدا کند او خواهد بود و متوجه فلان غار شوی با شرایطی چند که مشهور است
چون شب نزدیک رسید حضرت رسول خدا اصحاب را طلبیده و امر کرد که
امشب هیچیک از صحابه و احباب من از خانه بیرون نیاید که خدا را در این
باب مصلحتی است جمله متوجه خانهای خود شدند بامر حضرت رسول الله
بعد از آن برادر و وصی خود را طلبیده و گفت امر الهی شرف نفاذ یافت
در جای من بخسپی تا من از شر کفار محفوظ باشم و محروس مانده از شهر مدینه
فرار نمایم و بفلان غار روم این سخن چون بر حضرت امیر المؤمنین گران نیامد
از روی محبت و اخلاص گفت هزار جان من فدای امر الهی و نفس شریف
و همراسان نشده رسول خدا او را در بغل گرفت و روی او را بوسید و گریه
بسیار کرد و گفت یا علی ترا بخدا سپردم و وی را بجای خود خوابانیده
و برفت چون قدری راه طی فرمود شخصی را دید در برابر خود ایستاده
حضرت توقف فرموده ملاحظه نمود دید که ابو بکر است گفت ای
ابو بکر نه من حکم خدا را بشما رسانیدم که امشب از خانهای خود بیرون نیایید
چرا مخالفت امر الهی کردی گفت یا رسول الله دلم از برای تو خائف
و هراسان بود و نتوانستم که در خانه خود قرار گیرم [illegible] آنکه حکم الهی بود

که کسی را همراه خود برد در ساعت جبرئیل در رسید و گفت یا رسول الله محمد
که اگر او را بگذاری کفار او را گرفته از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند
پیغمبر او را با خود برداشت و در غار داخل شد ای ابراهیم ابی بکر خلاف
حکم خدا کرد و از خانه بیرون آمد این نوع که من بیان کردم جماع امت است
که پیغمبر او را برد که مبادا بدست کفار گرفتار شود و این معنی رسوائی آنحضرت
کرد و دیگر بدان ای ابراهیم که حضرت پروردگار از نفاق ابوبکر و عمر
و یاران ایشان رسول را خبر داده بود و از آنچه بعد از آن حضرت از ایشان واقع
شدنی بود نسبت باهل بیت آنحضرت و چون پیغمبر از قبل او
ایمن نبود ضرورتا او را همراه خود برد و آیه یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
چند آیه دیگر در باب نفاق ایشان نازل شده ای ابراهیم رسول صلی الله علیه
مستغنی بود از انیس و جلیس و انیس آنحضرت پروردگار بود و انیس و جلیس
آنحضرت جبرئیل بود و چنین ظلم ترا شاهد این حال است ای ابراهیم
آنکه گفتی که خدا او را صاحب رسول خوانده بدانکه بمجرد صحبت او را چه شرفی
حاصل شده و در آن صحبت هیچ دفع شری و رفع ضرری از رسول ص
نکرد و با اعدای دین محاربه و مقاتله نکرد و از هیچ رهگذر اعانت رسول ص
نتوانست کرد چنانچه از دیگران در قصص و تواریخ درج است از وی مذکور

دیگر در قرآن

دیگر در قرآن صریح واقع شده که کافر را با مومن مصاحب و صاحب خوانده
چنانچه میفرماید که قال لصاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب
ثم من نطفة ثم سواک رجلا دیگر آنکه زن نوح کافره بود و مصاحب نوح بود
و صاحبه او بود و همچنین زن لوط و خود را نیز مصاحب و صاحب خوانند
و سگ اصحاب کهف نیز صاحب بود و قریش نیز در غار پس ابوبکر را چه
فضیلت حاصل شد از این معنی با دلی پر از نفاق رسول و آل او و کلفا و جبار را
همسر رسول کرده باشد ای ابراهیم فضیلت سیم لا تحزن را شمردی
حزن ابوبکر در آن حال که با رسول بود از غایت خوف و بد دلی طاعت بود
یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ جواب نگفت حسنیه گفت ای ابراهیم
اگر از طاعت بود پس حضرت رسالت پناه او را از طاعت منع فرموده
باشد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و اگر حزن او از روی معصیت و خوف و وهم و سستی اعتقاد
و عدم ایمان او بخدا و رسول باشد پس او را از این همراهی چه فضیلت حاصل شود
و لا تحزن او را چه نتیجه دهد بدانکه پیغمبر طالب طاعت است و مانع مناهی است
پس حزن ابوبکر دال است بر عدم رضا بقضا و قدر خدا تعالی و راضی نبودن
بصحبت رسول خدا و ثابت است که او را اعتقادی برسول صلی الله نبود چرا که
در حین رسیدن بغار رسید حتی آنقدر را اعتبار نمود که من بحکم الهی سیده عنکبوت غار را بستم و ما

و ما محفوظ و محروس خواهیم بود از شر اعادی پس این همه جزع و فزع از چه بود و دیگر
بود که رسول را رسوا کنند و کفار مطلع شوند غایتش آنکه امر الهی نبود هرکه جزع نماید خدا تعالی
حافظ و ناصر رسول بود ای ابراهیم اگر ابوبکر را به پیغمبر ایمان بودی خدا نگذاشتی که مار
بر پای وی زند و صدا نگاه داشتی وی را از زخم مار چنانچه پیغمبر را از شر کفار نگاه داشت
با وجود آنکه آمدند جمعی کثیر و کمر بر گرد غار گردیدند و علامات پای آنحضرت بدر غار
رسانیدند با وجود این خدا تعالی وی را در حفظ خود داشت ای ابراهیم فضیلت دیگر را
فضیلت شمردی که رسول ص با ابوبکر گفت که ان الله معنا یعنی خدا تعالی با ماست
و حافظ و ناصر ماست غرض رسول آن بود که خدا حافظ من است و در تقدیری
در تقدیری که ابوبکر نیز شامل بوده باشد او را چه فضیلت حاصل است چرا که صریح
در قرآن وارد است که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی
من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کنتم تعملون بدان ای ابراهیم خدا تعالی میفرماید
که نباشد از راز گوینده کس مگر آنکه خدا تعالی چهارم ایشان است و نه پنج کس مگر
آنکه خدا ششم ایشان است و نه کمتر از این و نه بیشتر که خدا با ایشان و این آیه شامل
حال جمیع کفار و یهود و نصاری و مومن و منافق و غیرهم است پس ابوبکر را از این چه فضیلت
مثلا شخصی را اسبی یا شتری یا حماری باشد که از خوف چوپان پناه بکاه برد و گوید که خدا با ماست
و ما را نگاه خواهد داشت یعنی مرا و حیوان که با من است این آن حیوان را چه فضیلت حاصل شد

چون حنیفه

چون حنیفه سررشته کلام را بدین مقام رسانید هارون بسیار خندید با آنکه او در اعتقاد سنی بود
و در مقام عداوت اهل بیت بود حنیفه گفت ای ابراهیم متوجه باش که منور شود سخن
پس رافضه در آیه غار پنج شمار هست از همه رسواتر و بیشتر بهره تر از ایمان بودن ابوبکر را
این آیه کافیست فانزل الله سکینته علیه و این خود راجع است بحضرت رسالت پناه
ضمیر واحد مذکر مجرور ضمیر تثنیه مذکر مجرور متصل باشی و الله که این دال است بر کفر
و عدم ایمان ابوبکر جهت آنکه الله تعالی در دو موضع خبر فرموده اول در آیه غار که انزال
سکینه و دوم در غار دیگر در غزوه حنین چون لشکر اسلام شکست یافت ابوبکر
و عمر و عثمان و بسیاری از صحابه گریختند و رسول را تنها در میان کفار گذاشتند
الا حضرت امیر المؤمنین ع و شش کس از محبان و مخلصان آنحضرت که فرار ننمودند
برگشته در ملازمت حضرت علی ابن ابی طالب پای همت و مردانگی بر میان
بسته و از سر جان گذشته غزوات تقدیم رسانیدند و الله تعالی در حق ایشان
فرموده که فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا
و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل سکینته و علی المؤمنین
ای ابراهیم چون در روز حنین حضرت رسول ص و مرتضی ع و مومنان همراه بودند
و از تنهایی کس نبودند لاجرم انزال سکینه بر آنحضرت و بر مومنان شد
و در غار چون غیر از ابوبکر دیگری همراه نبود فانزل الله سکینته علیه و اگر فی الحقیقه

ابوبکر مؤمن بودی بجای بعد ضمیر تثنیه بودی و علیهما گفتی ای ابراهیم چون حزن
و اضطراب وی در غار از خطا و معصیت بوده و عدم انزال سکینه بسوی آنست پس او را
از آیه غار هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان وی ثابت است ای ابراهیم این نوع
فضیلتی و منقبتی را که از و کفر ثابت شود و دیگر فضائلی که نقل کنید ازین قرار است
و این نوع مزخرفات را در رشته کشیده و در لباس فضائل در نظر اهل عالم جلوه
میدهید و احادیث موضوعه را در زبان خلایق انداخته اید و فضیلت حسینی
فساق و فجار را ملکه همه کفار را بر بعضی از خاندان علی ابن ابی طالب ع
که جان فدای رسول کرد و بجای آنحضرت خوابیده تا کفار روی او بجای رسول بقتل
رسانند و حضرت پروردگار مباهات کرده باشد بجمیع ملائکه آسمان و زمین
همچنک از ثابت که جان خود را فدای برادر دیگر کند گویند که همچنک از ملائکه
جواب نگفت امر الهی شد که بروید و ببینید علی ابن ابی طالب که جان خود را
فدای برادرش که رسول من است ملائکه گروه گروه بامر رب العزة فرود آمدند
و زیاره علی ابن ابی طالب میکردند و صلوه بروی میفرستادند و بروی و عا میکشیدند
امر الهی صادر شد که جبرئیل و میکائیل ع بر بالای سر وی و دیگر پائین پای وی حفظ
حفظ آنحضرت نمایند از شر کفار ای ابراهیم از عبدالله مرویست که گفته است
چنانچه که بمهد تسلیم ذبح خلیل الله با وجود مرتبه نبوت و خلت اسمعیل نسبت است که از ذبح وی واقع شده

قبر دفن کرد

قتل و ذبح کردند امیر المؤمنین ع همه آن بشمشیر کافران کشته اند همه
کافران بودند و همیشه در مقام کمین قتل محمد ص و علی ع بودند و علاوه ایشان شیر خدا علی
بود و فرصت نمی یافتند تا آنشب که جمله کفار قریش اجتماع نموده قصد قتل
آن سرور نمودند و حضرت امیر المؤمنین ع جان فشانی نموده و این آیه در آن شب در شان
آنحضرت نازل شده و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله الی آخره این در
جمیع کتب شما مسطور است و در تفسیر شما مذکور است این فضائل را آن عثمان دیده
بکی نمیبینید چون در شب غار حیدر کرار بجای رسول خدا ص خوابید و جان فدای او کرد
و بجان خود حمایت او کرد در فراش او قیام نمود و خلیفه او بود بر سر اهل و عیال آنحضرت
و جمیع کثیر را از اهل حرم مثل فواطم فاطمه بنت اسد و حضرت فاطمه زهرا ع
و دیگر از اهل حرم را اسباب و شتر و گوسفندان از مکه بیرون آورده بمدینه رسانید
دگر و گروه بقصد غارت بر سر راه آنحضرت آمدند هیچ کس را یارای آن نبود
که رشته از ایشان ببرد و همه را صحت و سلامت بمدینه رسول خدا رسانید
اگر کسی را مهاجر گوئید و بدین فضائل گوئید ای ابراهیم مراکه ابوبکر با رسول
در غار بود و از غار بمدینه توجه نمود صحیح نیست که گوئید جهه آنکه الله تعالی فرموده
که ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
مرا که هجرت رسول بهجرت الهی بود و هجرت مؤمنان بهجرت رسول و هرکس هجرت کند

بر رسول باید که حجرهٔ او بعد از رسول باشد چون ابوبکر با رسول همراز که بعد از رسول
جائز نیست که در هجرت او شریک رسول الله باشد و هجره بر رسول نقض می‌شود
الا بعد از هجرت رسول و اگر کسی قبل از هجره نموده باشد یا همراه آنحضرت
این خود معتقد نیست و صادق نمی‌آید که گویند او همه جرأت چنان بر زنه بکشد
و عدل با این مهر رسیده هارون بانگ بر ابراهیم زد که ای ابراهیم حقیقت مسئله
قضا و قدر و مضمون و مدلول آیه غار بر من ظاهر گشت چگوئی در باب کلام الله
و در حدوث و قدمیت وی میخواهم که این مسئله نیز بر من روشن گردد
ابراهیم را از شرمندگی یارای دم زدن نبود یحیی گفت اعتقاد ما چنان است
که کلام خدا قدیم است چرا که کلام غیر حروف و اصوات است و کلام صفت
خداست و خدا قدیم است و بصفات و ذات باری تعالی قدیم است
چرا که کلام غیر حروف و اصوات است و کلام صفت خداست قائم است
بذات و ذات خدا و صفت وی قدیم است و این حروف مکتوب که
در مصحف است دال است بر کلام خدا و اعتقاد ما چنین است که خدا تعالی
قبل از مخلوقات آمر و ناهی بود و چون ابراهیم سخن بدینجا رسانید هارون
روی از وی گردانید و این خوش نیامد گفت ای حنفیه چگوئی در این باب
حنفیه گفت که کلام خدا قدیم است چرا که کلام خدا تعالی نزد ذات

بدل

و جمیع عقلا این حروف منظوم است که مکتوب است در مصاحف و عقیده
ما چنانکه خدای تعالی قادر است که اکها و اصوات منظوم کند و در جسمی از اجسام و ذوات
خدا را با این اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف بود هر آینه
بعضی مقدم و بعضی مؤخر است و هر چه در او تقدیم و تأخیر باشد لا محاله حادث باشند
و دیگر آنکه اوامر و نواهی و خبر کلام الله تعالی حادث است از برای آنکه
محال است معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر آنکه قرآن
معجزهٔ محمدیست و آنحضرت محدث است چگونه تواند بود که معجزهٔ وی قدیم
باشد اگر گویند که ما بین الدفتین است آنهم غلط است بواسطه آنکه ما بین
الدفتین کتاب است و کتاب محدث است و اگر گویند که حروف و اصوات است
آنهم محال است حروف و صوت قدیم باشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و مؤخر است
و بعضی سابق و بعضی مسبوق و هر چه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند قدیم آن
معانی است که از مکتوب مستفاد میشود و آن معانی یا امر است یا نهی یا
قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا منسوخ چنانچه گفتیم محال است
معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن و چیزی را امر کردن و از چیزی نهی
کردن و الله تعالی میفرماید که فلیأتوا بحدیث مثله و مراد از حدیث قرآن است
و حدیث در لغت یعنی هر چه حدیث باشد محال است که قدیم تواند بود و همچنین

حق تعالی میفرماید که ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث و مراد از ذکر قرآن است
بدلیل انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و محدث در مقابل قدیم است
و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیا و صلحا و نقبا و فساق و فجار و جمیع کفار
که ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند حنفیه ساکت و ذلیل سر بزیر
افکنده بود ای ابراهیم اگر گفتی خدا قبل از مخلوقات آمر و ناهی بود
اگر چنین بودی که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم
شخصی در خانه نشسته تنها و گوید ای عالم بیا و ای غلام برو و ای قابل برخیز و ای
مشغول باش شخصی از او پرسد که ای خواجه با که سخن میگوئی گوید که من در خاطر
دارم که بعد از بیست سال غلامی چند بخرم و ایشان را عالم و غلام و قابل و مشغول
نام خواهم کرد ایشان را مطیع و با ایشان سخن میگویم هر کس عاقل باشد خنده او را
که با معدوم خطاب کند بسفاهت منسوب خواهد گردید و همچنین خواهد گفت ای ابراهیم
چگونه جایز بود که افعال سفها را بخدا نسبت کنند تو کاسه مدعای حنفیه تمام ادا
باشد چون حنفیه سخن را بجا رسانیدند هارون بفرمود تا طبقی زر بیاورند و بر حنفیه نثار
کردند و جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت که در آن انجمن حاضر بودند
بر حنفیه تحسین نمودند و اکثر از سلاطین زمان از اطراف و اکناف عالم در دار الخلافه
جمع آمده متوجه بمناظره حنفیه و ابراهیم ابن خالد بعد اکثر را وداع صحبت ابراهیم
برچنین بود

برچنین بود نهایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد خود نمیکردند جمله حنفیه را
دعا کردند و اکثر علمای شافعی از شرمندگی سر بزیر افکنده بودند ابراهیم خالد
بر بالای کرسی زرین مجلل منفعل نشسته بود حنفیه گفت ای ابراهیم تو امروز
اعلم و افضل زمانی و من کنیزی بیکس و بیچاره که مرا از بیابان گرفته باسیری
آورده‌اند و این خواجه من که در این مجلس شریف حاضر است و مرا بچند درهم ناچیز
خریده بدولت اهل بیت رسالت و صحبت شریف ایشان بشرف ایمان مشرف شده‌ام
بمعرفت واجب الوجود چنین کردم دو دیده بصیرت را گشوده بصیر و الهام خود ساختم
در شبهه چند در خاطر است که بر سبیل تحقیق نه بطریق ستیزه و جدال از تو سؤال
بکنم ، باید که این مشکلات مرا از نفس من زایل گردانی تا واجب شود که مدح
تو گویم با آنکه بمقدور نباشد و دانم که تو از سزاواران این مدایحی و لعنه البلیسم در این در نیست
تو عمر بگذرانم بدان ای ابراهیم که فرزند حلال از مادر متولد نشود نه جهود است و نه ترسا
و نه مسلمان است و نه مشرک و نه شیعه و نه سنی پدران و مادران و معلمان و استادان
او را کافر یا جهود یا ترسا یا سنی یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب مختلفه
بدان ای ابراهیم هر که او را این اعتقاد حاصل گردد یا از این دو حال است یا آنکه اعتقاد خود را
حق تصور کند و بدان حکم باشد و بر آن بمیرد یا آنکه اعتقاد باطل داند و تفتیش کند و حق را
بیند شد و مردم را بدان مرافقه کند و این هر دو صفت در ایراح باشند امروز آنچه
از تو سؤال میکنیم باید که جواب آنها بگوئی بدانکه بتوفیق خدا در دین بگذری و امام حق به تقسیم

آنچه که اهل عرفه و صراط و بهشت و دوزخ و حق و باطل را شناخته ام فهمانیده
الشلدف حنیفه که در بیان است بهم رسیده و واقع شد نفس من در آن متردد است
تحقیق آن از استرحام شنیدم و مسئله را جواب گفتم و دعا جز فرستم توقع دارم که این شبهه
حنیفه که مرا در خاطر است چنان کنی که مرا یقین حاصل گردد ای ابراهیم بعد
از معرفت الله تعالی و معرفت (و معرفت رسول الله) امام بار مسلمانی بر صوم است و صلوة و خمس و زکوة
و حج و جهاد مرا آنکه مرا الموقف صوم و صلوة حاصل است و حب المقعد و تقدیم
مرسانم همیشه دارم که بدولت خلیفه زمان مرا ثروت و استطاعت نیز حاصل شده و خمس
و زکوة مال خود را با ارباب استحقاق رسانم بعد از آن توفیق الله تعالی طریق کعبه
معظمه را طی کنم و شرایط و مناسک حج بجا آورم و جهاد که رکنی از عبادات است
الحال بر من واجب شده که بدولت خلیفه زمان با کسی که قصد دین من کند
بادی جهاد کنم مرا آنکه جهاد با تیغ و سنان بر زبان واجب است فاهل اللسان
و تیغ زبان جایز است ای ابراهیم مرا آنکه این جمله شغلها که تحصیل آن شده ام
شهر رفتن به مکه معظمه و قطع مسافات و دادن زکوة بفقرا و مساکین و روزه داشتن
در روزها و رکوع و سجود کردن و غسل کردن و در بامداد برخاستن و نماز کردن و دعاها در نماز
کردن و این همه تکلیفات بر خود واجب کردن محض که آنکه ما بهشت و حقیقت الحال ... ایم
و اگر نشناسیم که آیات تقلید و که را بروی کوثر و دفاع صادر از حقیقت وجود ... ایم و ... که ...
... بیاموزیم ... و ... ابدال ... چرا ... گفتیم ... علیها ...

تمت تمام

نصوص کنیم و حال آنکه آنها بعد از پیغمبر این همه خلافها و تخلفها ورزیدن و چندین خون
ناحق ریختند و غصب حقوق اهل بیت نمودند و جفاها و آزارها بدیشان رسانیدند
که بر جمیع خلایق ظاهر و باهر است که مخالف خدا و رسول نموده کافر شدند چه به
شهادت گفته بودند و نماز و روزه و حج و جهاد بجا آوردند و ضرور تا اظهار اسلام
نمودند و الحال ایشان را امام و پیشوا و خلیفه الله و خلیفه الرسول میگویند من این
مختلف را اندام و این معتقدات را از نزدیک و دور ندانسته نشناسیم بدانکه
خدای تعالی اول بر دانایان بگیرد که چرا تعلیم ننمودند امروز تو اعلم و پیشوای اهل
بزعم اهل سنت و جماعت با من بگو که آنان که از برای جاه و تعصب زر دنیا و از
عناد و بغض و عداوه طریق حق را گذاشتند و مخالفت خدا و رسول نمودند
در لعنت خدا باشند ابراهیم سر در زیر افکنده و جمیع خلایق در بازار می
نگریستند هارون نیز متغیر شده بود دیگر باره حنیفه گفت ای ابراهیم بگو که هیچ
یک از آدمیان به تحقیق احادیث رسیده نداینه اگر برسند از راه هدایت و عطای
خدای تعالی باشد از روی کتاب از هر دو جانب ابراهیم از ترس جواب تکلف
حنیفه گفت ای ابراهیم بگو که اگر مشکل باشد در دین بکی رود و از که حل نمایم
امروز در این مجلس علمای عراق و مصر و شام و مکه و یثرب حاضرند گویند که ابو یوسف
که از تلامذه ابو حنیفه بود و نزدیک ابراهیم نشسته بود و قاضی بغداد بود گفت ای حنیفه

از هر چه میخواهی سؤال کن چنین گفت که بسیاری از احادیث و تفاسیر مطلع بوده‌ام
که نقل از امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین ع و سعد و مقداد و ابوذر و غیره است
در این بوده بعضی مردمان بر خلاف آن میگویند و شما نیز مخالفید و آنها را باطل میدانید
و هر که بدان عمل نماید تکفیر وی مینمائید و اکثر نقلهای شما از معویه و عمر و عاص و انس
ابن مالک و عایشه است بدرستیکه در دست مردم حق است و باطل است
دروغ است و راست است و ناسخ است و منسوخ است و خاص است و عام
است و محکم است و متشابه است و حفظ است و وهم است از این ده گروه
که مخالف ایشان بر جمیع خلائق ثابت است با من بگو بشنو که کدام یک
دروغ گفته اند و به پیغمبر افترا کرده و احادیث موضوعه در زبان خلایق انداخته‌اند جهت
و قرآن را موافق احادیث موضوعه در زبان ترجمه شده و تاویل نموده حال آنکه
صاحب شریعت پیغمبر باید که حدیثی که از ما بشما رسد از چهار کس که ایشان را پنجم نیست
نگفته آنها چه کسانند اول مردیست منافق که اظهار میکند ایمان را و بر مسلمانی
داده و از خدا نمیترسد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت بخدا و رسول و اگر
مسلمانان بدانند که او منافق است و بعمدا دروغ میگوید از و قبول نکنند
و سخن او را باور ندارند و لیکن مردم میگویند که او در صحبت پیغمبر بوده و آنحضرت را
دیده و از آنحضرت شنیده پس آن حدیث از وی قبول کنند و اعتبار نمایند و حال

او را ندانسته

او را ندانسته و بر نفاق او مطلع نبوده چنانچه حضرت پروردگار پیغمبر را وصف
میکند منافقان را که واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم
یعنی چون به بینی ای محمد ایشان را یعنی منافقان را عجب آید ترا غلیظی جسمهای
ایشان و اگر بشنوی سخنهای ایشان را گوش کنی پس چون پیغمبر از ایشان رحلت
و قبول کردند سخنان ایشان را و دنیا را بایشان گذاشتند بدرستیکه حکام ایشان
پادشاهان دنیایند الا کسی که پناه خدا نگهدارد او را قسم دوم از آنها کسی
که حدیث بمردمان میرساند مردی باشد که سخنی از رسول خدا شنیده باشد
و یاد گرفته پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نسیان و غلط غیر از معصوم مقدور
نیست پس آن شخص عمداً دروغ به پیغمبر خدا نگفته و آن حدیث غلط در دست
اوست و میگوید بدان عمل کنید و آنرا روایت میکند و میگوید که من چنین
شنیده‌ام از پیغمبر خدا پس اگر مسلمانان بدانند که آن حدیث غلط است
از و قبول نکردندی و اگر او نیز بدانستی که غلط است روایت نکردی ای اکرام قسم
سیم از آنها که راویان احادیثند آنکسیست که سخن از رسول خدا شنیده باشد
و آن سخن متضمن بر نهی باشد و بعد از آنکه امر کرد او حاضر نبود پس شنیده یاد گرفته
و منسوخ را نشنیده پس اگر بدانستی که منسوخ است از و قبول نکردندی ای اکرام بدانکه

چهارم از آنها کسی است که معصوم باشد که دروغ نمی‌گوید بر رسول خدا از ترس خدا
و تعظیم رسول و هیچ سهوی و غلطی نکرده باشد و در آنچه شنیده باشد و تصحیح شنیده
باشد که رسول بی زیاده و نقصان و عالم بر ناسخ و منسوخ پس بر ناسخ عمل کرده باشد
و منسوخ را انداخته بر یکسو که در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه
و حضرت پروردگار فرموده که ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا پس
آنکس را شبهه شد در او که مراد خدا و رسول چیست اما چگونه نکرد ای ابراهیم که تا
بر اقوال کدام طایفه یا به گفتار و سخن کدام طایفه با هر عمل کنی آنها که خدا بر پاکی ایشان
گواهی داده باشد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا با وجود طهارت و عصمت از اهل عصمت تا آخر آن معدن و محرم رسول خدا
و صاحب راز خیر البشر بودند اما به روایت آن جماعت گفتن اولی است تا غیر ایشان
ای ابراهیم چرا که همه اصحاب رسول را یارای سؤال کردن از رسول نبوده و تحقیق
و تفتیش و تجسس هر چیزی نمی‌توانسته کرد از برای آنکه از صحابه راه هیچ تو سؤال نبود
چرا که خدا تعالی ایشان را منع کرده بود از سؤال چنانچه فرموده یا ایها الذین آمنوا
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی آنها که ایمان آورده‌اند سؤال نکنید از چیزهایی
که اگر سؤال کنید خبر ظاهر شود که ناخوش آید شما را چون این آیه نازل شد ترک سؤال کردند

دایم اجابت

همیشه اصحاب در این آرزو بودند که اعرابی بیابانی بیاید و سؤال کند تا ایشان
بشنوند ای ابراهیم معلی بن جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرد از پدر بزرگوار
ابو عبد الله الکلبی او از حضرت امیر المؤمنین ع و امام المتقین و سید اوصیاء المرسلین
و ابو الائمة المعصومین وصی رسول رب العالمین ع ابن ابی طالب ع فرمود
سلمان فارسی رحمه الله ای سلمان من هر شب یکبار به نزد حضرت رسول خدا
درآمدی و با وی راز گفتمی و جواب گفتی مرا از هرچه پرسیدمی و گشتمی با وی هر جا که گشتی
و هرگاه می نزد آن حضرت شدی و بعضی از منازل وی خلوت کردی از برای من
زنان خود را و ایشان را از پیش خود بیرون کردی تا نماندی در آنجا غیر از من و بعد از آن فرا از گفتن
چندان سؤال کردمی که هیچکس را یارای جواب نبود مگر آن حضرت را و دیگر از دیگر
شنفته و دهانی جواب می‌گفتی و خبر نبودی در دنیا بر من سخن که نگفتی و هیچ سخن را
از من نهفته نگفتی و با رسول خدا چنانچه از شنیدی و هیچکس دیگر را این پایه نبود غیر از من
و هرگاه سؤال الدت می کمال شدی خود ابتدا فرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرود نیامده
از حلال و حرام یا امر و نهی و طاعت یا معصیت یا آنچه بود و جمیع آنچه که او را
سلسله کرده بود تعلیم نمودی و بر من خواندی و املا کردی و من به خط خود می‌نوشتم
و مرا از تأویل آن خبر دادی و ظاهر و باطن آن بر من عیان کردی و هرچه او گفت یاد گرفتم

و هیچ از آن فراموش نکردم چون حنیفه سخن بدینجا رسید هارون و اهل مجلس
بسیار گریستند و همه تصدیق حنیفه و قولش کردند و اسحق ابن خالد لعنت
قبیح گرفتار شده سر بزیر افکنده بود حنیفه گفت چون کیفیت احوال و اقوال
راویان و اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی این زمان معتقدات این دو گروه را
نیز بیان سازم تا بفرمائی که اعتقاد کدام طایفه بر حق است و کدام باطل بدانکه
اعتقاد اهل بیت و آنها که در طریق ایشان اند که خدای تعالی حکیم و عادل و منزه است
و صفات قدیم با وی نسبت نمیکنند و او را عالم و قادر بر همه چیز و حکیم و مهربان
بر همه کس میدانند و میگویند که خدای تعالی فاعل قبیح نیست و تکلیف ما لا یطاق
نکند بنده خود را و تکلیف کند نه باجبار تا ثواب دهد ایشان را به نیک کرداری
و عقاب کند ایشان را به بدکاری امر و نهی او حادث است از برای آنکه
امر معدوم محال است و او قادر است بر آنچه بندگان قادر نیستند و گویند
که خدای تعالی هرگز بکفر و فسق و ظلم رضا ندهد و تقدیر او نیست و یکذره ظلم نکند
و اگر کسی بندگی کند زیاده از آن مزد دهد و گویند که هیچ چشم او را نه بیند
و دیدن او را محال دانند و گویند که انبیا جمله معصومند و جمیع انبیا را صاحب وصی
کرده و هرگز هیچ پیغمبری بی حکم الهی وصی تعیین نکرده و گویند پیغمبر ما را محمد مصطفی صلعم

وصی او علی

وصی او بحکم الهی بود و صحابیان است و خدا او را تعیین نمود و آیات قرآنی نازل شد
حال است و پیغمبر با جماع او و اتفاق است در غدیر خم اثبات وصایت
و خلافت و امامت او وصیت فرموده و گویند خلفای رسول بقول
خدا و رسول دوازده اند و جمله معصوم و مطهرند و صاحب معجزه و کرامات اند
و صاحب لدنی و جامع جمیع علوم از مخالف و موافق مشکل گشا را آنها
شوند که از عصمت و طهارت و علم و سخاوت و شجاعت و زهادت
و کرامت و قرابت مطیع ایشان بحکم خدا و رسول واجب و رسول و انکار
و منکر و مخالف ایشان ملعون و مردود و خاسر گویند که عالم از لطف
و مرحمت پروردگاری باید خالی نباشد و باید که امام منصوص و علیه باشد
و گویند هر اجماع که مخالف نص باشد باطل و بی اعتبار است و اجماع
فاسق و فاجری چند را باور ندارند و لایق نیست و خود وضو کنند حنفیه
روا نبود که بعضی از تلامذه ابو حنیفه بود آورده گفت که آب مضاف
وضو کنند و هر دو دست را وارونه شویند و گویند که پیغمبر فرموده که ایمن
للمرحمة و لیس للفتح و مسح گوش و گردن نکنند و آنرا بدعت دانند
و پای را در وضو شویند و نماز را بی نیت روا است ندانند و بسم الله را از فاتحه

نبسته‌اند و بعضی فاتحه بفارسی تکرار کنند و گاهی سوره دو برگ سبز گویند
و بسجود و در رکوع و قیام و قعود بطریقی که رسول و اهل بیت و صحابه کرام
فرموده‌اند بعمل آورند و گاهی سلام ربنا و ربی و بلای که بادها رها کنند
چون حنفیه سخن بدینجا رسید هارون بخندید حنفیه گفت ای ابراهیم گوشت
خرگوش ستامنه را حلال ندانسته و گوشت سگ بچه چشم نگشوده را
حلال دانسته و پوست سگ بحکم الدباغ پاک دانسته و شراب
جوشیده را حلال دانسته و نظر بجسم شقوق چهار را احرام دانسته
و زنا و لواطه را احرام ندانسته و اقتدا بفاسق کنند و فاسق را لایق
امامت دانسته و اقتدا امرد عاشق وکل کنند و تفریح و شعر لهو
انبیجن بگ فاسق و منع او مطلق کرده‌اند و در روی خود کتاب شافعی کرده
گفت دختر خود را که از حرام بهم رسیده باشد عقد و نکاح جایز میدانند
و گویند که فرزند در شکم مادر چهار سال باشد حنفیه سخن بدینجا رسانید
هارون در شافعی نگاه کرد بخندید شافعی را احوال بنفس تازه بود باز
گفت که گویند از کسی که ذکر در لفیف بپیچد و با مادر خود دخول کند
و در راه کعبه حد ساقط میشود و علی تقایس تازانیه و گویند که این کلمه عار
بعلتی

بقیاس کرد شیطان بود که گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین
و دویم کسی که عمل بقیاس کرد ابوحنیفه بود و صلوات بر پیغمبر و ائمه خود صلوات الله
علیهم فرستند و گویند که صلوات بر اهل بیت پیغمبر جایز نیست
و پیروی سنت معویه و یزید کنند و گویند که خدا تعالی فرموده که
هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و علی ابن ابی طالب را امیر المؤمنین
نخوانند و این اسم را کلام خدا و رسول تخصیص او ندانند و گویند که در
زمان رسول همه کس او را باسم امیر المؤمنین بخوانند و گویند که حکم آیه
انما ولیکم الله اکثر او را بولی الله خطاب کردندی و ولی الله و قائد
المؤمنین گفتندی و صلوات بر ایشان فرستادی و اعدای ایشان را
لعن کردی و علی نوازش کردندی و گویند که اجماع امت است در باب
عصمت و طهاره ائمه هیچکس را در این ماده از مخالف و موافق حرفی نیست
و اجماع خواص امت است که کفر مخالفان ایشان و آنهائی که غصب
حق ایشان کرده‌اند و گویند که پیروی پیغمبر و اهلبیت او باشیم گویند
اکثر از عبادات و اعمال مستحبه را مخالفان ما این عمل نسبت نمایند و آنرا
سنت رسول گویند در عبادت و بهتان غلبه کفر آن و در زبان شمن مخالفین فاجرین

طاعنین ظالمین کافرین ملعونین بطریق حشر و لیس لعن الله علیهما
و علی من اتبعهما اشتهار یافته بود تاریخ و ترایع و غیر آنها چون
حنفیه سخن بطعن شیخین دراز کرد علمای بغداد فال او را آوردند و دوانی
نزد شافعی بود برد نشسته کتاب حنفیه اندر خدمت او روز بخشید که
ای شافعی ادکنسیه است و ما او را باسعاف دشنه ام از هرچه گفته و گوید
ز رفتن و هرچه خیزد اگر تو انسد الزام باید او را القرآن و حدیث
حنفیه گفت ای شافعی ترا چه رتبه است که در میان علمای سنی و از
سطاعین ترا این بس است که تو چهار سال بزعم خود در شکم مادر بودی
و بعد از زمین به چهار سال از شکم مادر متولد شدی چرا حق لقد ای
کنی ای شافعی که مجمع حنفیه ثابت است که تو مرتدی چرا که در ابتدا
کار بر طریق اهل بیت بودی و خود را یکی از بندگان دعاگوی آن بیت می پنداشتی
و در آخرها خواستی که همچون ابوحنیفه کردی و بواسطه جاه و عشق ... تحرز
دین را بر باد دادی بجهة اظهار اجتهاد کردی و ترا نیز آرزوی امامت و پیشوائی
خلق شد مثل ابوحنیفه لیکن برای شیطان و شیطان تابع او بود و رفیق
او شدی در طریق ضلالت کتاب برای اریشافعی بنوح یا طول عمر و کثرت عبادت

دار ابراهیم

دار ابراهیم با خلعت دوستی با درجه بکمالات و ذوی القربی و سلمان با
حصول سلطنت و واقف باشکوکت و قوت با علی با آن همه رتبت
خود سر بر آستانه دولت و عتبه ارادت پیغمبر یا نهاده و تمنای اللهم اجعلنی
من امة محمد المصطفی صلی الله علیه و آله کرده و عترت او و اهل بیت او
بکمال دین پیش و برهان علم و یقین و حافظ شریعت و مقتدای آن
و نیز اهل ... قرآن حجج خدای و اوصیای رسول و مصداق
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و مصداق
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و مصداق بل ان الله
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا
و یتیما و اسیرا ثابت شد در اس و راس اهل بیت آن صاحب دولت است
که بروایت ... حق او فرموده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی
نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی ابن ابی طالب ... پیغمبر با او ... و کمال ...
جمیع انبیاء برادری ... که جمیع پیغمبران اولوالعزم را ...
جمیعاً بزعم تو ای شافعی ترا چه رتبه داشت که ما را محبت و مودت او در ...
که تو در طریق ظالمان حق اهل بیت و منکران ... ارادت ...

پیشوایان ائمه یهدون الی النار زده دیگر عداوت اهل بیت بزبان جان
بنی حنیفه دیگر بار متوجه ابراهیم شده گفت ای ابراهیم از روزی که ابوبکر بنا
حق متصدی امر خلافت شده تا نوبت بغیر از علی ابن ابی طالب
و اصحاب کبار روز بروز کار از حجت و دلیل گذشت و مرات الزام داده اورا
در میانه خلایق شراره و بی اعتباری تحقیق شده و از آن روزها تا امروز بسبب
کثرت و غلبه و استیلای اعدای دین هیچکس را از اهل ایمان زهره و یارای
آن نبود که اظهار مذهب حق و طریق مستقیم اهل بیت نماید و الزام اعدای
آل محمد کند بر این وجه که امروز بدولت خلیفه زمان میسر شد ای ابراهیم مگر
که پیغمبری صورتیست که بچشم توان دید با آنکه معنی است و در صورت انسانی
مگر جز اهل کشف و عیان آن را مشاهده توانسته کرد و دیگر چه پیغمبر فرستادند از خدا
واجب است هرگاه که آن پیغمبر از دنیا رحلت نمی نبوت و پیغام ربی را
نگاه دارد تا پیغمبری رسیده نشود تا وقتی که پیغمبر دیگر رسد [illegible] یا در میانه
هیچ حاجت باقی نیست که اجرای دین پیغمبری دیده باشد ای ابراهیم
شنیده که این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آنکه وصی تعیین کرده باشند
از عالم رفته باشند ابراهیم گفت نه گفت پس حال رسول الله که پیغمبر ما و مقتدای
همه ما بوده نه [illegible] خدا را [illegible] در حفظ دین وصی تعیین نکرده باشد

چون [illegible]

چون تواند بود که آنحضرت امر کرده باشد اثبات وصیت و خود دلیل وصیت
از عالم فنا بعالم بقا رحلت نماید و از برای حفظ دین و امت خود وصی
و خلیفه تعیین نکرده باشد زهی گمراهان جاهل که شما اید ای ابراهیم پیغمبر باید
کسی باشد که متحمل شود امانتی را که همه آسمانها و زمینها تحمل آن نتوانسته کرد
چنانچه خدا تعالی [illegible] پیغمبر باید که خطا نکند و سهو و غلط نکند و از اول عمرش [illegible] باشد
و دروغ گو و سفیه نباشد و امامت را نیز همان شرط است ای ابراهیم
بگو که امامت چه چیز است و بچه چیز توان دانست و کدام است و امامترا
که ابراهیم خلیل را داد انی جاعلک للناس اماما و خود در جای دیگر فرمود
و جعلنا للمتقین اماما و در جای دیگر فرموده که و هم یهدون
الی النار بدانکه دو قسم امامت ظاهر و روشن شد امامت
[illegible] و امامت اهل دوزخ یعنی آنها که مردم را بسوی جهنم [illegible] اما
نشانهای امام [illegible] کدام است و علامت امام [illegible] چه چیز است
و امامت از پیغمبر بمنزله پیغمبری از خدا است باید امام وصی پیغمبر و امام خلق
باید که از نسل ابراهیم خلیل الله باشد و آبا و اجداد بزرگ و شریف باشند
و از نسبت [illegible] مادر [illegible] طاهره و درستی ایمان و نور علم و قوه نفس

وسعت و اسرار عرش و احکام شرعی و آداب و خلق کشیده و معروف شده بود
در بیان صبر و تحمل و حلم و رزانت و مداومت تحمل طاعت عبادت و دوری نمودن
از شبهه ها و سخاوت و شجاعت و علم و عصمت و طهارت و حکمت و زهادت
و در کار فضل و رفعت و بعز دانان بزرگ و گرامی بودن و در بوستان ... باقی
و مدارا و خوشخوئی و متعهد بودن و نفقه کردن در راه خدا با آنچه مالک و کفایات الدین
فی ذاتی و امامت و ولایت قرآنی نیکو دادند و پیوسته با سکینان صحبت دارد و از
چیزهای گذشته و آینده خبر دهد و خدا و رسول او را دوست دارند و چندین
از آیات قرآنی در حق او نازل شده باشد بزعم مخالف و موافق و چندین
از احادیث صحیح که پیغمبر در حق او فرموده که مثل آن نماید و در کتب تمام
مذکور و مسطور است و در جمیع وقایع رفع کفر و زندقه و لشکرهای عظیم را
دفع نموده باشد و نصرت او را رسول خدا با عمال جن و انس برابر کرده باشند
و او را ... او را نور چشم خود خوانده باشد و خامس آل عبا باشد
با جماع است آیا چنین کسی با امامت اولی و انسب بود یا آن امامی که بعد از
چهل سال بت پرستی کرده باشد و گوشت و پوست و خون او از خمر و گوشت
خوک روییده باشد و نان ... یافته باشد و مدت ... طریق عبودیت لات و عزی را

قرا دله

٣٦

طی کرده باشد و بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر منبر از جواب عاجز آمد و گوید کلکم افقه
من عمر حتی المخدرات فی البیوت و کرات مرات بقول ... و ... و در غیر ... قتلنی
بر زبان او جاری شده باشد به جهت رد ... عمر خطاب و ابو عبیده جراح و سالم
مولی ابی حذیفه و ... و بشیر ابن سعد و جماعت دیگر و چندین فاسق دیگر
در سقیفه بنی ساعده مدد بیعت کرده باشند امام شود و از اراذل امت بوده باشد و ...
اوقات ... که زاییده باشد او و پدرش در زمان جاهلیت
هر روز در مائده عبدالرحمن ... تا مردم جمیع بود و طعام ...
و پس ... ای ابراهیم بگو از این کلام کدام یک به امامت و خلافت
سزاوارتر ... ابراهیم گفت ای ... حنیفه ... ابن ابی طالب ... است
... و آنچه تو در فضایل ایشان ... است بلکه زیاده از آنکه عقول
بشر ادراک آن تواند کرد ولیکن در خلافت ابوبکر اجماع است ... رسول
فرموده که در هر امری که است ... اجماع ... صواب خواهد بود ... گفت
ای ابراهیم ... در خلافت عثمان ... جمیع بودند و با جماع او را کشتند ...
صحابه دیگر ... بودند ... عثمان ...
بوده باشد اگرچه فی المعنی صواب است اما لازم آمد از کلام تو که ... خود تخلف کرده
باشد از این حدیث ... ابراهیم ... که آخر ... کار است که ...

دریغ بر شما واقع است که در حجة الوداع رسول خدا که در غدیر خم فرود آمده
بامر حضرت رب العالمین و این آیه بدو نازل شده بود که یا ایها الرسول بلّغ
ما اُنزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته و بمردمان رسانید و بعد
از آن که خائف بود در رسانیدن چنین امری از منافقان والله یعصمک من الناس
نازل شد بعد از آن دست علی ابن ابی طالب را گرفت و بر منبری که از جهاز
شتر ساخته بودند برآمد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن من
ظلمه بعد از آن این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی بگو ای
ای الهیم ترا انچه اتو کند دادم تا بدانچه گفتم و آنچه واقع است بگوی از اسم
ابن خالد متعصب شافعی گشته ابو یوسف و علمای دیگر سر در زیر انداختند هیچ نگفتند
حنفیه متوجه علما شده گفت بحق رسول الله که راست بگوئید در تاج و کتب خلیفه
که آنچه واقع و هرچه شنیده اید بیان فرمائید چون علما را تاج و کتب خلیفه بر گردن
داد ابو یوسف گفت ای حنفیه اکثری از صحابه بعضی بتصریح نموده اند که این آیه در
حق علی ابن ابی طالب نازل شد و حدیث من کنت مولاه نیز مشهور است
گفت ای ابو یوسف چگوئی در آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون کنبا است بگو که این آیه در شان کی نازل شده ابو یوسف
گفت این آیه در شان علی ع نازل شده یا علی ع است حنفیه گفت چگوئید در آیه مباهله فقل تعالوا ندع

ابنائنا

ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
لعنت خدا بر تو باد اگر خطای حق نمائی ای ابو یوسف در روز مباهله از مردان
بغیر از علی ابن ابی طالب ع و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر با پیغمبر بود
گفت نه حنفیه گفت خدای علی ابن ابی طالب را نفس رسول خوانده و این
مخصوص بحضرت است ابو یوسف گفت هیچکس را در این باب خلافی
نیست و انکار آن نتوان کرد حنفیه متوجه هارون شده گفت ای خلیفه
زمان بحق محمد رسول الله که گواه باش از زبان علمای مجلس خود دیگر باره
حنفیه متوجه علما شده گفت سؤال دیگر میکنم بحق آن کسی که معبود است که راست گوئید
در وقتی که رسول خدا در حالت نزع بود و اشارت بجانب اصحاب
که ائتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی یعنی
دوات و کاغذ و قلم بیاورید که بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من
گمراه نشوید اما که بود از اصحاب که مانع شد رسول خدا را از وصیت کردن
و نگذاشت که دوات و قلم حاضر کنند ابو یوسف گفت این مشهور است
که عمر ابن خطاب بود بعلت آنکه مرض حضرت رسول ص شدت داشت مانع آن شد
و گفت ان المرء وقد وقع فی بعض النسخ ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله

حنیفه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف حکام و نصوص الهی را معطل مگذارید
وصیت روز خم غدیر را کتمان مکنید یکی از آن منع وصیت رسول خدا شد
و دیگر آن گفتن بر رسول خدا نسبت هذیان کنید پس معلوم شد که ایشان بکلام ملک علام
نگذارید که فرموده و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و باز سوگند کرده
است اجماع کردند در خلافت ابو بکر ای ابراهیم با من بگو که هر اجماع
که مخالف نص باشد منعقد میشود گفت نه ای ابراهیم پس چرا گفتید با اجماع
میشود رد کرد خندید ابراهیم از این نصوص درگذشتم و حکم الهی و فرمان
رسول را یک جانب کذاشتم بگو در خلافت ابو بکر اجماع جمیع امت شده
کذب وی ثابت میشود چرا که اصل کشته بلکه اهل یک محله اتفاق نکرده بودند
الا چند مردمان که بعداوت اهل بیت مشهور بودند ابراهیم گفت الحنیفه
خواص امت از اهل حل و عقد اتفاق کردند که وی اولاد و اهل بیت
بخلافت از دیگران حنیفه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف و ای ناصح
و ای علمای که حاضرید از شما سؤال میکنم در حضور خلیفه زمان راست گوئید
از اهل کدام دسته بود همه است اعلم و افضل و اقدم از جمیع اصحاب رسول الله
و از خواص اصحاب رسول و فضایل ایشان احادیث فرموده که نهایت فضیلت ایشان
ازان

بر جمیع عالمیان ثابت کردید گفت علی ع بهترین ایشان بود و حسنین
و بعد از پدر فضیلت ایشان بر خواص و علمای صحابه بر همه ثابت است و طلحه و زبیر
و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سلمان و ابی ذر و مقداد اسود و عمار یاسر و جابر
انصاری و ابو ایوب و عثمان مظعون و ابو دجانه انصاری و حذیفه الیمان
و سعد بن عباده و قیس ابن سعد حنیفه گفت الکلفه زنان کی الکس را جا روشنیده
در سؤال کن از علمای زمان که این جماعه در احوال امام گفتند در باب کم بیعت کردند
هارون بتوجه علما شد گفت بگوئید آنچه واقع است همه یکبار سر در زیر افکنده
ناقص سر بر آوردن گفت چرا سرها در زیر افکنده اید آنچه واقع است بگوئید
آنچه بشما رسیده و از اخبار و آثار و احوال صحابه و اهل بیت و وقایع روزی
نموده ابو یوسف گفت ظاهر است که در میانه اصحاب و اهل بیت مخالفت و تنازع
شد حنیفه گفت آنچه واقع شد من بیان کنم اگر ثقه بشنوید تصدیق مکنید برهان آن
در احادیث و اخبار و تفاسیر شما ثابت کنم هارون گفت بگو گفت در آن
در حالتی که علی ع ابن ابی طالب و فضل ابن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعت
از صحابه که با ایشان بتجهیز و تکفین و تدفین رسول خدا ص اشتغال داشتند اکثر
از آن اتفاق صحابه در سقیفه بنی ساعده نشسته و پیغمبر خود را که هنوز تکفین و دفن و نماز

وی حاضر نشدند و از برای خلافت منازعه کردند چون خبر بانصار رسید جمعی از صحابه
در سقیفه جمع شده اند برای تعیین خلافت و تنصیص خلیفه بشتابید جمعی کثیر متوجه شدند
سخن در میانه ایشان دراز کشید گاهی ابوبکر بعمر میگفت که دست دراز کن تا با تو
بیعت کنم و گاهی عمر با او میگفت که تو از ما اقدمی دست بیار تا با تو بیعت
کنم و گاهی سالم مولای حذیفه را تکلیف کردند گاهی ابو عبیده را میگفتند
منا امیر و منکم امیر و سعد بن عباده که بزرگ انصار بود گفت که دست دراز کن
تا با تو بیعت کنیم سعد نیز ابا میکرد تا آنکه بعد از منازعه بسیار در انصاریان بودند
سعد و اصحابش بامر خلافت و جمعی قیس و دیگران هر کس بامر خلافت و اصحابش تمسک می نمایند
کرده بر سر بیعت آمده گفت چه حاجت است ترا با علی بن ابی طالب از آنکه در روز
در غدیر خم رسول صلعم بحکم الهی دست وی گرفت و او را بر ما حاکم و امام ساخت
و همه اصحاب شاهد بوده اید و بیعت کرده اید و در آن تهنیت گفتید و بخ بخ لک یا
امیرا و پیغمبر تا امروز از میان ما بیرون رفته است ای مردم ترک این معامله کنید
و گرنه مرا نگاه زبان خود را بر سر شما با کسان جهنم و بسیار بایشان چون سعد بن عباده
این سخنان از بشیر شنید مستعار بود و انصاریان دیگر را تکلیف نمودند عمر روی گفت
بدانکه سیفان فی غمد واحد این هرگز نشود که دو کس مرتکب خلافت شوند

واین امر منتشی نشود فی الحال منتشر گشته و بر سر ابی بکر رفت سخن بسیار گفت و بیعت ...
تا با تو بیعت کنیم فی الحال ابوبکر قبول نمود عمر با وی بیعت کرد بعد از وی
ابو عبیده بیعت کرد بعد از آن اصحاب سقیفه یک یک و دیگران آمدند
و بیعت میکردند تا قریب به بیست کس با وی بیعت کنند بعد از آن عمر خطاب
شمشیر کشیده بر سر یک یک اصحاب رفتی جبراً و قهراً ایشان را با وی
تا بیعت کردندی تا سه روز بدین منوال بود بعد از سه روز متوجه مسجد رسول صلعم
شدند و خواستند که رسول را از قبر برآورند و بروی نماز کنند امیرالمؤمنین ع
چوبی که دو سر وی از آهن بود بدست گرفته بر سر قبر ایستاد و سوگند یاد کرد که از
تا تیغ را نگذارم هرگز نزد شما نشسته و نگذارم پیغمبر را از قبر بیرون آورند معاویه
علیه اللعنه با ابی بکر گفت که ترک این معامله کنید که من از پیغمبر شنیدم که میگفت
که روزی برادرم علی بن ابی طالب شمشیر بر سر بسته و چوبی در دست
گرفته باشد اگر از مشرق تا مغرب بروی حمله کنند غالب نشوند با وی الی
جمله از این قبیل سخن از این حکایات از رسول ع شنیده ترک این معنی کردند
و جمله با هم در مسجد رسول الله نشسته علی ابن ابی طالب ع و اصحاب کار را تمام
دین و در و جمعی کثیر از صحابه و بنی هاشم تا آنحضرت بودند از کمان نشسته و گفتگو
دراز کشید و حضرت امیرالمؤمنین ع بایشان حجت ها گرفت که پیغمبر خود را آنگاه اشنیده

دشنام و کفش و تهدید وی حاضر نشدید و بر وی نماز نکردید و متوجه سقیفه شدید بعد از آنکه
به حکم الهی و فرمان رسالت پناهی بیعت من لدن تا رغبت کردید و شوری جهت خلافت
خلیفه را بر رسول تشیع کردید و در این حال عثمان بن عفان با بنی امیه و عبد الرحمن
بن عوف با بنی زهره آمدند و عمر و ابو عبیده برخواسته و گفتند ای بنی امیه
و بنی زهره بیائید و بیعت کنید با ابی بکر ایشان آمدند و بیعت کردند و آن جمیع
بعد از عداوت آل با امیر المؤمنین در حیات رسول بوده تمام فرات
و عمر با جمعی که شمشیر با ایشان بودند و در برابر ع و بنی هاشم ایستادند و عمر گفت بیائید و بیعت کنید
زبیر برخواست و دست بر قبضه شمشیر زد و گفت ولکن یا عمر ابن الخطاب علی ابن
ابی طالب را برادر و وصی و نایب رسول خداست که بیعت ابوبکر برای تو فخر
را از ارازل است و دلالت کنید تا از این امر خواست تا آنکه صاحب امر
حاضرست و جمیع شرائط امامت در وی جمع است و زبیر قصد آن کرد که شمشیر
فرود آورد و عمر فریاد برآورد که علیکم الکلب فاکفونی شره سلمه ابن سلامه
برخاست و شمشیر از وی در ربود و عمر شمشیر را بسته و بشکست بنی هاشم دست بر قبضه
شمشیرها کردند و بکیا برخواسته امیر المؤمنین ع نزد ایشان رفته و گفته
با ایشان که حکم الهی نیست که تا شمشیر از غلاف بیرون آورید و ما را بغیر از صبر چاره
نیست حال امیر المؤمنین ع دید که زمانی است که بغیر تقیه و چاره بیعت کنند

ز ابوبکر

ز ابوبکر و عمر و چند کس گرد گفت ای نمودید مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم الهی را که از رسول شنیده
و نه بدیگران نزد او ارزم از آنکه من رسول را اولی ترم از دیگران و من برادر و وزیر او و مرضع
سروری و کتاب خدا و سنت رسول عالم ترم از جمیع شما بعد از آنحضرت روز قیامت
و اشجع و اقطع و اعلم و اتقی و این کار حق من است از خدا بترسید و از رسول
شرم داری حق من را بمن گذارید عمر بر پا خواست و گفت یا علی حق است آنکه تو گفتی
ولکن دست از تو برداریم تا بیعت کنی بالطوع و رغبت یا کره و کراهیت
امیر ع گفت اف لک یا ابن الصهاک الحبشیه که اگر از تو و اتباع تو از اصحاب سلیقه
باک میدارم و ترا چون سگ مرده میدانم لولا بقیت وصیت محمد المصطفی
صلی الله علیه و آله ما ترکت احدا منهم الا ظهر الارض من المنافقین کافرا به و بنهج
رسول الله و لکن انظرتی و لکن سکوت تو بر و جز بی الی الله یعنی اگر نه آن بعض
سبقت گرفته وصیت رسول الله بر شمشیر از نیام بیرون کشیدیم که در سر و مضع اگر نه
بعضی که گفته آنم برشفقی از آن دنیا زنده باشند بر روی زمین که کافر باشند بخدا
و عده و میثاق اند رسول را و گفته آنیم که از سگان و ملت خود را در میان آنچه
نگهداشت بکنیم غم دل از ده خود را یا ابن الصهاک اگر نه آن بود که وصیت آن
معدن نبوت با سر مبعوث است در آنکه زمانی جمع شد از ایشان میسازند و دنیا بنهایت را

زبیر گفتم ابوبکر و عبیده ابرار از جای برخاستند و گفتند یا ابن عم رسول الله
ما قرابت و فضایل و سوابق ترا انکار نمیکنیم الا آنست که تو جوانی و در سن عمر بزرگ
پیر و سال کرده نشده و ابوعبیده گفت یا ابوالحسن ابوبکر پیر است و از پیران قوم
و او بهتر تواند تحمل کرد و اگر خدا بقا ترا عمر دهد این کار را بتو گذارند خالص و پاک
و شسته خواهد بود اما بدار که تو سزاواری که دلهای عرب و غیر ایشان با تو علاقه‌ها است
حضرت امیر گفت ای مهاجر و انصار این حجت است از برای آنکه حکیم عهد رسول
پیغمبر خود در وصیت و امامت و بقیه فراموش نکنید و حق ما از غیر اهل
اهل بیت از خاندان وی بیرون کنید و بدیگران مدهید تا سند است ما اهل
بیت پیغمبریم و باین کار اولی تریم و خدای تعالی ما اهل بیت را باین کار مخصوص گردانیده
در این حالت بشیر ابن سعد انصاری گفت یا امیر المؤمنین اگر این سخنان را
انصار شنیده بودی پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کردند هیچکس با تو خلاف نکردی
حضرت امیر فرمود که من نمیخواستم هر کس این کار نشنیده بر ما گردیده و می
امر خدا و رسول را معطل و ناشسته بدارم که روز قیامت پیش رسول خدا حجت
آید سوگند میدهم هر کسی را که روز غدیر از رسول خدا شنیده است که فرمود من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه برخیزد و گواهی دهد
زید ابن ارقم

زید ابن ارقم روایت کند که دوازده کس برخاستند و گواهی دادند از آنها که
بابوبکر بیعت کرده بودند عمر ابن خطاب ترسید که قوم با حضرت بیعت کنند
مجلس را بر هم زد و بهم بر آشوریدند و حضرت را پراکنده ساخت روز دیگر دوازده نفر
از صحابه که انکار کرده بودند گفتند که چون ابوبکر بر منبر رسول خدا رود او را از منبر بکشیم بعضی
از ایشان گفتند که این کار نشاید تا با امیر المؤمنین مشورت کنیم برخاستند پس بحضرت
آمدند و گفتند یا شاه حق خود بگذاشتی نه رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود
علی مع الحق والحق مع علی برآنکه ما قصد آن کرده ایم که ابوبکر را از منبر
بزیر آوریم و بخدمت تو آمدیم تا چه صواب می‌بینی و چه سخنهای ایشان
دوازده تن بودند اول سلمان فارسی دوم خالد ابن سعید العاص سیم ابوذر غفاری
چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم بریده اسلمی و از انصار نیز شش تن بعد
اول ابوالهیثم و سهل ابن حنیف و عثمان ابن حنیف و خزیمه ابن ثابت
و ابی ابن کعب و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهم امیر المؤمنین ع فرمود که اگر ایشان
را اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده شود و فتنه قتال کنند و مرا دفع ایشان
باید کرد و رسول خدا صلعم مرا خبر داده است یا علی صبر کن تو را صبر فرموده است
مرا که امت بعد از من غدر کنند و عهد ترا بشکنند ای علی تو از من بمنزله هارونی از موسی که

ازان بر اصل ها رول بر آنکه اشتد و کوبالا راه شیار کردند گفتم یا رسول الله مرا چه فرمایی
گفت صبر کن و با ایشان جهاد مکن و گرنه بشمشیرها کشته شوی و شیعه تحرج الحق من البیت
برطرف شود و اسلام نابود شود زنهار که خود را نگاه دار و صبر و قرار گیری
که امر الهی چنین است تا آن زمان که مطلع من بر من رسی چون رسول خدا فوت شد به شستن
وی و دفن او مشغول شدم چون ایشان بر دیدم که میل است این خلافت دیدم
در جمیع امت حجت گرفتم کسی جانب من نکرد مگر اندکی مردم تا به تو رسیدم
جمیع مهاجر و انصار حجت گرفتم تا ایشان را بر من حجت نباشد شما نیز بدانید
و آنچه از غصب شده اند با ابوبکر و ابتداع او کردند ایشان فرستند و کرد ... رسول
خدا صادر آمد و آن روز روز آدینه بود و چون ابوبکر بر منبر رفت شد این جماعت که
از صحابه که با رسول خدا بودند ... دیدند که در حدیث کرده بودند
دوازده کس از فقهای حضرت امیر المؤمنین یاد کردند و ابوبکر را از آن غصب
تشنیع ملامت کردند و از صد اثر ... ابوبکر چون حجت های ایشان شنید
فرو ماند و هیچ جواب نگفت بغیر آنکه اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم
عمر ابن خطاب چون این حکایت را از ابوبکر شنید گفت انزل عنها یا لکع
پس فرود آی از منبر چون جواب ایشان نداری ابوبکر را از منبر فرود آورد تا به از بیرون
بیامد

بیامد روز چهارم خالد ولید علیه اللعنه با سه هزار کس بیامد و سالم مولی حذیفه با
هزار کس بیامد و همچنین می آمدند از منافقین عرب آنها که در دلهای ایشان
از نفاق علی ابن ابی طالب مملو بود و جمله از خوف تیغ او اسلام اظهار کرده بودند
تا آنکه لشکری عظیم جمع کردند و شمشیرها کشیده عمر در پیش ایشان متوجه مسجد رسول خدا
شدند و جناب مرتضوی با خواص از اصحاب در مسجد نشسته بود عمر گفت والله
اگر کسی از شما امروز سخن گوید سرش را بر دارم و بشمشیرها کشته گردد خالد بن
سعید العاص رضی الله علیه بر پای خواست و گفت یا ابن الصهاک الحبشیه ما را از شمشیرهای
خود میترسانی با این لشکرهای منافق که جمع کرده اید و تهدید میکنی والله که اسلحه ما
شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و از آنچه از حجت های خدا و علی ابن ابی طالب
با ما است اگر نه آنکه طاعت امام بر ما واجب است شمشیر میکشیدیم و با شما
جهاد میکردیم حضرت امیر المؤمنین ع گفت بنشین یا خالد که مقام تو معروف
و سعی تو مشکور گشت بنشست سلمان فارسی بر پا خواست گفت الله اکبر شنیدم
که با این هر دو گوش خود شنیدم از رسول که گفت یاتی یوم ان اخی و ابن عمی
جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه یاتیه جماعة من کلاب اهل النار یقصدون
باشد برادرم و ابن عمم نشسته باشد در مسجد من با جمعی از یاران خود ناگاه
جمعی از سگان جهنم در وی در آیند و قصد او کرده و در صحابه ... اند

پس اگر کاه بری یا دحو لقرب ونبوة وا ولو العزم وکفالت شود انت دیدن
از غیر او محال است بدانکه صحت رویت مشروط است به شرط اول سلامتی
حاسه بصر دوم صحت رابعه مرئی سیم عدم حجاب و امروز از همه شرایط
حاصل است اگر دیدنی بودی ببایستی که در دنیا مرئی شدی چون نمیشود دلیلست
بر رویت او محال است و اگر رویت الله تعالی جائز بودی الله تعالی یا جسم بودی
یا جوهر یا عرض و محال است که او جسم و جوهر و عرض باشد چه آنکه این اشیا
حادث است و او قدیم است ای ابراهیم بدانکه لابد است هر چیز که
امر و نهی شود او را با کیفیتی تواند دیدن و ذات کیف محدث باشد و هر چه
او را اینها باهر در برابر ایستاده باشد و در مکان و جهت و واجب الوجود از اینها
منزه است پس دیدن وی محال است ابراهیم حاله گفت ابو حنیفه چه گوئی
در آیه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ابو حنیفه گفت برادر ای ابراهیم
این آیه از جمله مؤولات است الی ربها ای الی نعمة ربها ناظرة یعنی بسمت رضا
و رحمت او نگرنده باشد بدانکه مضاف محذوف است و مثل این در قرآن بسیار است
بدانکه نظر بمعنی گردانیدن باصره است که به مرئی و این رضا رویت زیرا
هر جسم و جسمانیست صغیر بدانکه هر کجا نظر باشد رویه که دیدار است لازم نباشد

بلکه

چنانچه عرب گوید نظرت الی الهلال و لم اره یعنی بماه نگاه کردم و ندیدم
اگر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض شدی ابراهیم گفت چگوئی در آیه فمن کان
یرجوا لقاء ربه ابو حنیفه گفت بدانکه لقا نزدیک شما که خصمید دیدنی در مقابله بود
و ابن رضا تعالی روایت اگر لقا بمعنی دیدار بودی بخره القای منافقان ثابت کرده است
فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا روزی
ایشان بخدا رسند و لقای جمیع منافقان را دیدار میسر نخواهد بود پس معلوم شد که هر کجا
در قرآن ذکر لقا است مراد از آن دیدار نیست اگر نسبت بمؤمنان است مراد رضا
و رحمت وی است و اگر در حق کافران است مراد از خشم خدا و عذاب وی است
چنانچه میفرماید و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون و در این آیه یعنی رحمت است
و این آیه شاهد است که فاما الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا و لقاء الآخرة فاولئک
فی العذاب محضرون و ابن از لقای آخرت غرض ثواب آخرت است ای ابراهیم
بدانکه اگر رویت در آخرت ممکن بودی خدا در جواب موسی نگفتی لن ترانی فی الدنیا
و لکن فی الآخرة بدانکه سخن مطلق است یعنی مرا هرگز نه بینی و نتوانی دید چون ابو
حنیفه سخن بدینجا رسانید هارون او را منقطع کرد و گفت ابو حنیفه سوال دیگر جواب
خواهم که دلیل آن کردی شیعیان خود را و ترغیب نمودی متعه کردن ابو حنیفه گفت

ملک علام که بعضی از فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة یعنی آنچه کشیدید از زنان لذت پس بدهید
مهرهای ایشان را خلیفه زمان حنفی را این چنین تفسیر کرده اند و فقها متفقند که مراد از نکاح
متعه است ابراهیم گفت این آیه منسوخ است در میان اهل سنت و جماعت
خلافست بعضی گویند که در ابتدای اسلام متعه حلال بود و بعد از آن
حرام شد و بعد از آن گویند در فتح مکه حرام شد حنیفه گفت ای ابراهیم مدرکه
اینکه میگوئی از کمال تعصب است چرا که علمای شما در این اخبار مختلف
و مضطرب روایت کرده اند متفاوت اللفظ و المعنی بعضی نقیض بعضی
بدان ای ابراهیم این آیه اگر منسوخ شده ناسخی دارد اگر کسی از شما سؤال کند
ناسخ آیه متعه کدام است چه میگوئید ابراهیم عاجز شد و گفت از آن نسخ عمر
باز اسند است و اگر این منسوخ نشده رسول از آن نسخ نکرده و عمر نسخ کرد
حنیفه گفت ای ابراهیم دلیل روشن و برهان قاطع بر حلیت متعه نسخ عمر است
چرا که اگر متعه فی عهد الله یا فی عهد الرسول منسوخ و حرام شده بود عمر روزی که از آن
نسخ نموده تمسک به این آیه و به این حدیث میشد و آنرا اسناد به خود نمیکرد و نمیگفت
خدا و رسول در تحریم متعه حکمی فرموده و نمیگفت متعتان کانتا محللتین
فی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء

الوام

رسول خدا حلال بود من حرام میکنم آنرا و بر آن عقوبت میکنم تا متعه حج منکه
شده است و این نسخ عمر بر نهی عبارت شاهد است که متعه از زمان رسول خدا
مستمر و بر ناکردنش حکمی وارد نشده و کسی نقل نکرده و از آنچه از احادیث در طرق
اهل بیت وارد است نهایت میرسد از آنجمله آن است که حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرموده اگر نبود آن نهی عمر عن المتعة ما زنی الا شقی و از
احادیث و اخبار که در طریق واقع است و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند
ما یکی ای ابراهیم در صحیح البخاری که از جمله صحاح ست ایشان است آورده است
کشته از عمران بن حصین که گفت که انزلت آیة المتعة فی کتاب الله
تعالی و فعلناها مع النبی و لم ینزل آیة تحرمها و لم ینه النبی عنها حتی
مات قال رجل برأیه ما شاء معنی آن آیه متعه نازل شد در کتاب خدا تعالی
و ما کردیم آنرا با نبی و هیچ از قرآن نازل نشد در کتاب خدا تعالی و ما کردیم
آنرا با نبی و هیچ از قرآن نازل نشد نهی و پیغمبر نکرد نهی از آن تا فوت کرد
و شاید پیغمبر دیگر بعد از دو صحیح روایت کند عبد الله بن مسعود به این عبارت قال
کنا نغزو مع الرسول لیس معنا نساء فقلنا الا نستخصی فنهانا عن ذلک
و اذن لنا ان ننکح المرأة بالثوب الی اجل ثم قرأ عبد الله یا ایها

کنتم ا

آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم

یعنی عبد الله بن مسعود روایت کرده که غزا میکردیم با رسول خدا و زنان ما نبودند با ما پس گفتیم
یا رسول الله آیا خاصی کنیم زنان خود را پس رسول نهی کرد و منع فرمود ما را از خاصی
کردن زنان خود و رخصت داد ما را که عقد نکاح متعه کنیم زنان را بجامه یا زر
تا وقت معین پس عبد الله بن مسعود این آیه خواند ای آنها که ایمان آورده اید
حرام مگردانید طیباتی را که برشما حلال گردانیده و همچنین روایت کرده اند عبد الله
ابن عمر سأل بن عبد الله بن عمر رجل من اهل الشام عن متعة النساء قال هی حلال
فقال ان اباک قد نهی عنه فقال ان ابی قد نهی عنها فقد فعلها رسول الله
مضمون آنکه یکی از اهل شام پرسید که از عبد الله عمر از متعه زنان که حلال است یا
حرام عبد الله عمر گفت حلال است آن شخص گفت پدر تو نهی کرده است از آن عبد الله
عمر گفت اگرچه پدر من نهی کرده اما خدا بدان امر فرموده و رسول بدان عمل نموده
و جائی که من بگفته پدر ترک قول خدا و رسول کنم دست بیعت پدر بیایم ای الله هم
بدانکه حل در جمیع اشیا اباحت است تا وارد شود منع و این محتاج است بدلیل
سمعی و هرجا که دلیل نیست اگر گوئی که مانع عمر است میگوئیم که مذکور شد میگوئیم
در از دو حال بیرون نیست یا آنکه سند منع او بدلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد

مسلم

مسلم اما این خود ظاهر است که هیچ دلیل سمعی نه عقلی که مثبته
منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد لا نسلم زیرا که اجتهادی در مقابل
نص الهی و رسول او باشد باطل بود و دلیل دیگر قول حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است فتوی او و در این حجت است از جهت عصمتش و اجماع اهل بیت و
عبد الله عباس و سعد بن عمر و جابر بن عبد الله انصاری و دلیل واضح است
رجعت آن ابی ابراهیم بر آنکه در صحاح وارد است خبر ابراهیم که روزی عبد الله
عباس متوجه بود بجائی چون بر مسجد الحرام رسید ملازمان گفتند که عبد الله زبیر دعوی
خلافت کرده و در مسجد است عبد الله عباس در آخر عمر نابینا شده بود و در آن وقت
آمده متوجه مسجد شد و عبد الله زبیر را چون چشم بر وی افتاد در مقام تعرض شده گفت
جاء نا اعمی الله قلبه کما اعمی عینه یحلل المتعة و یبیح الزنا المحصن یعنی آمد کوری که کور گرداند
خدا دل او را حلال میداند متعه را و حال آنکه محض زنا است عبد الله عباس
رضی الله عنه چون حکایت در یافت گفت ان الله تعالی اعمی الابصار و عقولکم
یعنی چه چشمهای شما ... عقلهای شما را بعد از آن گفت والله لقد انزلت
المتعة فی کتاب الله و عمل بها فی عهد رسول الله و لم ینه عنها و لم یأت
بعد رسول لیحرمها و الدلیل علی ذلک قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول الله
حللتا الی آخره وانا احرمهما و اعاقب علیهما فقلنا شهادة و لم یقبل تحریمه یا عبد الله

وَاِنَّکَ مُنتَهٍ فَاسئَل مِن اُمِّکَ عَن بُردَی عَوسَجَة مستور نماند که مضمون کلام
عبدالله عباس آنکه کسانی که نازل شد متعه در کتاب خدا و عمل کرده شده
مدتها در زمان رسول خدا و او ازان منع نکرده و بعد از آنحضرت ربعی دیگر باید
که حرام کند متعه را و دلیل بر آن قول عمر است که گفت دو متعه را که در زمان
رسول حلال بود من حرام میکنم و بر آن عقاب خواهم کرد بر کردن آن پس ما قول او
عمر را قبول کردیم فاما تحریم آنرا قبول نکنیم ای عبدالله زبیر بدانکه حق از متعه
حاصل شده پس برو و بپرس از مادر خود کفت دو برد عوسجه را حال عبدالله
زبیر از عبدالله عباس شنید بغایت متغیر شد و متغیر کشت چون امام حکومت
او بعد از شنیدن کلام آن مجلس برخواسته متوجه حرم شد و متغیر کشته واز روی غضب
بر سر مادر خود آمد و از وی پرسید که خبر ده مرا از برد عوسجه مادرش گفت ای اهل کعب

اِنَّ اَبَاکَ کَانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ وَقَد عَهِدی رَجُلٌ
یُقَالُ لَهُ عَوسَجَةُ بُردَینِ فَاَعطَاهُ تَمَتَّعِي بِهَا وَاِنَّکَ
مِنَ المُتعَةِ یعنی پدر تو زبیر با رسول خدا همراه بود مردی عوسجه نام دو برد یمانی
هدیه بجهت رسول الله آورد و آنحضرت هر دو را به پدر تو بخشید و پدرت آنرا مرتبه که
و جهت تو بمتعه شدم و تو از متعه حاصل شدی چون سخن باینجا رسید هارون بانک
بر یحیی زد و گفت که ما نه نسبت مانع این امر نیستیم رخصت ده که ما از نکاح متعه

که رسول

که رسول آخر زمان حلال بود متعه شایع بود و در زمان هارون الرشید معمول
بود تا آنکه معتصم ملعون آنرا منع کرد پس حسنه گفت ای ابراهیم سخن دراز کشید
و خلیفه زمان و سلاطین و ملکان دولت را ازین مباحثه دلگیر کرده ما را لب حدیث
از تو یک سؤال دیگر میکنیم و خاتمه بحث بر آن سؤال خواهد بود بگو که
این حدیث نزد تو ثابت است که پیغمبر در حق سیده نسا فرموده

فَاطِمَةُ بِضعَةٌ مِنّي مَن آذَاهَا فَقَد آذَانِي فَمَن آذَانِي
فَقَد آذَی اللّٰهَ یعنی فاطمه پاره ایست از من هرکه برنجاند او را رنجانیده باشد
مرا و هرکه مرا رنجانیده خدا را رنجانیده باشد ای ابراهیم گفت این حدیث
صحیح است و صحیح است بر این حدیث نقل از حسنه گفت بران خدایی که
خالق الله ثابت است نزد که ابوبکر و عمر فدک را از حضرت سیده نسا
باز گرفتند نه ابراهیم گفت بی فدک را از وی گرفتند بحکم حدیث رسول الله
رقیه آن ابوبکر است که نَحنُ مَعَاشِرَ الاَنبِیَاءِ لَا نَرِثُ
وَلَا نُورَثُ وَمَا تَرَکنَاهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ یعنی ما گروه
انبیائیم ما را میراث نباشد و هرچه گذاریم آن صدقه است حسنه گفت ای ابراهیم
سخن دراز کشید بذکر چند کلمه مختصر میکنم بدانکه ابو سعید خدری که از اصحاب
حدیث ثابت است روایت میکند که آیه وَآتِ ذَا القُربَیٰ حَقَّهُ

نازل شد رسول فاطمه را طلبید و گفت ای سیدة النساء که پدر تو در زندگانی غیر از فدک
برگزیده و امر الهی در رسید که فدک را بتو دهم و بتو تسلیم کردم پس تا در زمان
حیات رسول بال حضرت سیدة النساء بود و حاصل فدک بآنحضرت میرسید و بعضی
گویند که چهار سال بعد از رسول ابی بکر فدک را از آنحضرت باز ستد چون آنحضرت
دعوی کرد که فدک حق من است ابوبکر گواه طلبید حضرت امیر المؤمنین ع
و امام حسن و امام حسین و ام ایمن و قنبر گواهی دادند که پیغمبر فدک را بفاطمه بخشیده
در جواب حضرت امیر گفت انّک بعلها فلا نحکم بشهادتک
یعنی تو شوهر وی هستی و بگواهی تو حکم نمیکنیم و همچنین امام حسن و امام حسین که طفل اند نشنید
و گفت که اینها جز نفع از برای خود نکنند و حال آنکه این حدیث نزد او
ثابت است که حضرت فرموده که علیٌ مع الحق والحق مع
علی با وجود این گواهی آنحضرت نشنیده و ضرب نفع از برای خود میکند و حال
آنکه ضد نفع از برای خواتین زهرا میکرد و حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث وضع کرد
شک آنکه ظلم صریح با اهل بیت رسول نمود و گواهی ام ایمن را نشنید که گفت حکم نمیکنیم
بگواهی زنی تنها و آنکه از حضرت رسول از زن تنها و از خویش تصرف کرده و فدک را
انتزاع نمودند و گفتند که فدک ملک رسول الله بود و در تصرف فاطمه بطعمه بود
و از ابراهیم بن تغیر که طعمه بوده باشد هرگز جایز نبود که رسول بطعمه بکسی
داده باشد

داده باشد و بعد از وفات او از او گرفته باشد و این حدیث را ابوبکر نقل کرده که پیغمبر ما را
میراث نباشد و هیچکس دیگر از اصحاب رسول این حدیث را نشنیده و روایت نکرده
الا ابی بکر و دختر او عائشه و رسول با هیچکس از اهل بیت و صحابه نگفته باشد از اینکه
و اهل بیت من از من میراث نبرند و ابراهیم اگر زنده ماند و بعد از وفات من
باشد اصل است و جمیع صحابه بر این سخن مطلع نشدند و پیغمبر این را باطل
فرموده که هر چه از من ماند صدقه است تا اهل بیت بعد از وی چیزی
بمیراث نبرند حرام بر بنی عبد المطلب کرده باشد و مال حلال را حرام کرده باشد چرا که
باتفاق جمیع است که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از سخن ابوبکر لازم
می آید که رسول کما ینبغی ادای رسالت نکرده باشد الیوم اکملت لکم دینکم غیر
واقع باشد چرا که رسول صلعم مبعوث بود در عالمیان عموما و در اهل بیت و اقارب
و عشائر خود خصوصا بمقتضای آیه وانذر عشیرتک الاقربین مأمور بود که عشایر
و اقارب خود را انذار فرماید پس اگر سخن ابوبکر راست باشد نعوذ بالله رسول الله
تقصیر کرده باشد در ادای رسالت ظلم کرده باشد و بر اهل بیت خود که ایشان را
اعلام نکرده که شرعاً جایز نیست که شما از من میراث ببرید و آنچه از من ماند
صدقه است و بر شما حرام است ای اهل بیتم چرا اصحاب میگویند و حضرا روا داشته اند
که شما رجوع روا داشته اید از ... تصدیق ابوبکر بتقصیر و ظلم پیغمبر خود که

لازم ولیدرای ابراهیم اگر گوئی

که پیغمبر با عترت و اهل بیت خود گفته بود که شما ما

میراث نباشد و هرچه از ما ماند صدقه است و بر شما حرام است و ایشان سخن

پیغمبر شنیده و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه کفر است حال آنکه خدا تعالی

بر عصمت آل گواهی داده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم

تطهیرا پس چگونه عالمان از خلاف و مراجعت ایشان از اهل بهشت نقض خدا و رسول

بلکه قسمت کننده بهشت و دوزخ اند و ساقی حوض کوثر نه بقول شما و بزعم شما

و از احادیث که شما روایت کرده اید پس حال [illegible] جواب شافی نیست

پس ناچار شد که این یک حدیث دروغ وضع کرده و کذب علی الرسول

باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و چنین ظلم او نسبت کفر دیده اند

و تکذیب شهادت حضرت امیر المؤمنین و حسنین کفر است و بر جمیع عالم

و منصف پوشیده نیست [illegible] این فعال [illegible] اول نسبت پیغمبر و اهل بیت

او کفر است ای ابراهیم هرجا که حضرت خیر النسا دعوی فدک کرده

که پیغمبر در حال حیات فدک را بمن داده و تملیک فرموده ابوبکر گواه طلبیده

آیا شرع پیغمبر چنین بود چنانچه شرع کرد ابراهیم از ترس آنکه مبادا [illegible] کند

در [illegible] عصمت او شود [illegible] را که [illegible] حنیفه گفت اللهم

حضرت خیر النسا صاحب ید بود و ابوبکر مدعی بر حسب حکم شریعت البینة علی المدعی والیمین

علی من انکر

علی من انکر پس ابوبکر از حضرت فاطمه کرد که صاحب ید بود گواه طلبید از برای چه بود

جاهلی ای ابراهیم بحق خدا که جواب بگو یا از گریبان زنار [illegible]

[illegible] را از [illegible] صورت و لطف [illegible] آراسته [illegible]

صاحب کمال بود [illegible] خالد بن [illegible] و دوم جهت آل [illegible]

و [illegible] و هرگز تقیه نکردی [illegible] نظر [illegible] که او [illegible]

و از آنکه [illegible] تمام بود و هرچه خواست کردی [illegible]

آن بود که [illegible] شود [illegible] حنیفه [illegible] بود

[illegible] مسئله حنیفه الزام ابراهیم [illegible] لذو [illegible] حنیفه

[illegible] و تحسین [illegible] و دست [illegible] زنده [illegible] شیعه [illegible]

[illegible] آنکه حنیفه [illegible] و جمیع علما [illegible]

گفت [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] فرموده ای ابوبکر اگر کسی

[illegible] دعوی کند [illegible] ملک [illegible]

تصرف او است ملک نیست و او بغیر حق تصرف نیست و غصب است از [illegible]

[illegible] تسلیم [illegible] ابوبکر گفت [illegible] امیر المؤمنین فرمود [illegible]

[illegible] آن [illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible] آنکه فاطمه

[illegible] و ذات [illegible] و تصرف فدک [illegible]

که اهل سنت بایستی بر طبق مدعای خود بعد از آنکه پیغمبر در حین حیات خود به
آن را نداده باشد بحکم الله بایدی که در دست ورثه رسول باشد تا زمانی
که مدعی حدیث اهل سنت عادله نماید بر طبق مدعای خود یا آنکه گواه کسی باشد
که صدقه بر وی حرام است شرعاً از صدقه حصه نبرد و آن کرده بنی هاشم جمیع مسلمان
در صدقه شریک باشند گواهی ایشان مقبول است فدک تسلیم ایشان شود الا که گواه بنی هاشم
پس آنکس که مدعی فدک باشد اگر از گواه عاجز شود غایت ما فی الباب بر کنه بقضیه
حضرت فاطمه شود معتقد کسی که اعتقاد بعصمت اهل بیت نداشته باشد و ایشان لا
دلیل نزد کار را الناس تصور کنند ای ابوبکر فاطمه معصومه است بحکم الهی چگونه تواند بعد
که معصومه مرتکب کبائر شود و دعوی باطل نماید ابوبکر حمل شده بر آن انفعال آنها گفتند
که سخن ابوبکر باطل است و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع است چه آنکه
مخالف نص قرآنست کما قال الله تعالی یوصیکم الله فی او
لادکم للذکر مثل حظ الانثیین اول کسی که مخاطب باین خطاب است
آنحضرت است و این حکم عام است و دیگر در قرآن بسیار است و از اخبار که انبیا را
میراث بوده چنانچه میفرماید که وورث سلیمان داود و همچنین
در قرآنست که زکریا دعا کرد که از آل یعقوب میراث برد و این صریح است
که وهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب

واجعله

واجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآن معلوم شد که انبیا را میراث
می‌باشد و کلام ابوبکر و حدیث موضوعش مهمل است و نکته‌ای که از قرآن معلوم شد
که در وضع این حدیث قرآن نمیدانسته و اگر دانستی چیزی روایت نکردی
که قرآن مخالف و مکذب آن بودی ای ابوبکر ابراهیم حدیث را چنین وضع
کردی که ان بین الانبیاء لا اورث وما ترکت
یکون صدقة علی المسلمین باری بهر طریق که بود
بطلان آن مفتری بشهادت قرآن معلوم نمی شد اما حضرت الله تعالی
جهه معجزه قرآن چشم آن کافر مفتری که وضع این حدیث است کور گردانید
تا ظاهر شود اهل معرفت را کذب و بطلان او بگواهی الله تعالی کمی از تلامذه
ابوحنیفه بود دید که ابراهیم هیچ نمیگوید گفت که ای حنیفه بدانکه سلیمان
از داود علم و نبوت میراث گرفت نه مال و ضیاع حسنه گفت که
این سخن است که قبل از تو گمراهان دیگر نیز گفته اند و این از قلت عقل و کثرت
جهل و عناد ایشان است چرا که سلیمان در حال حیات داود پیغمبر شده بود
کما قال الله تعالی داود وسلیمن اذ یحکمان
فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم وکنا لحکمهم

شاهدین ففهمناها سلیمن وکلا اتینا حکما
وعلما بدانکه میراث را اطلاق چیزی میکنند که بعد از میت در ورثه
او منقسم میشود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی که جمله اولاد آدم
نبی بودندی تا انقراض عالم حال آنکه در میان اولاد آدم همین شیث پیغمبر بود
پس نبوت میراث نباشد بلکه نبوت بوحی الهی باشد و عصمت و تحقیق
و اگر گوئی ذکریا وارث نبوت بود و از اله تعالی مسئلت نمود نه وارث مال و اسباب
دنیوی از سخن تو قدح نبوة ذکریا لازم می آید نعوذ بالله بلکه معصیت و کفر حاشا
من ذالک ابراهیم گفت از چه جهة حسنیه گفت از آن جهة که ذکریا دعا کرد
که وانی خفت الموالی من ورائی وکانت
امرئتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
ویرث من ال یعقوب واجعله رب رضیا بدانکه
اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران عم اند و اگر مطلوب وارث
نبوت بوده باشد از اله تعالی مسئلت کرده باشد که وارث نبوت من نه
که پسران عم من نبی نباشند و بمرتبه نبوت نرسند و دلالت کند که ذکریا
راضی بقضا و مشیت الهی باشد و بر پسران عم حسد بود و این ولی باشد از معصیت
ذکریا

ذکریا بلکه بکفر نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و با وجود آنکه در آخر دعا گفت رب رضیا
بلا شک و شبهه نبی رضی باشد و اگر مراد نبوت بودی واجعله رب رضیا نگفتی
و گفتن آن بغایت لغو بود پس ثابت شد که انبیا را میراث بوده و در این
عقل و نقل و حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث موضوع و واضع کاذب و غدار
ظالم لعنه الله بود چرا که حدیث موضوع مخالف قرآن است صریح که آیه آتیک
سیئة واتهم بشیدتان نازل شد پیغمبر بر منبر رفته گفت ای مردمان بدرستیکه
از من اصحاب غرض از من دروغ بسیار نقل خواهند کرد و من بعد خواهند
ساخت بدان که هر حدیث از من روایت کنند آن موافق قرآن باشد ورنه نکنید
و هر چه موافق نباشد از من نرسیده حدیث این است اذا جاءکم
الحدیث منی فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق
کتاب الله فخذوه وما خالف فارفضوه دیگر آنکه
ای ابراهیم که چون حضرت رسالت پناه از دار دنیا بدار البقا رحلت فرمود استر
و ناقه و شمشیر و عمامه و دیگر چیزها از آن حضرت مانده بود حضرت امیر المؤمنین ع
آن متصرف شد زره حضرت مرهون بود در حالی که آنحضرت رحلت نمود امیر المؤمنین
آن زره را از رهن برآورده خلاص نمود و متصرف شد که از جمله میراث حضرت رسالت پناه
بود و کسی نگفت و با وی منازعت نکرد و این در کتب عامه مذکور است هوا الوفق کسی نگفت

که رسول را میراث نیست چرا ترکات آنحضرت را که صدقه است و بر ایشان حرام است
متصرف شدی و ازواج حضرت متصرف شدند و اگر گویند که ایشان طلب نکردند
و آنحضرت غلبه کرد بر ایشان و تسلیم ایشان نکرد و ایشان عاجز شدند پس آنحضرت ظالم
صریح کرده باشند حاشا و ذالک نعوذ بالله کفر نزدیک است که صدقه
بر آنحضرت و بنی هاشم و بنی هاشم حرام است و از ان لطلم تصرف نماید پس معلوم شد
که بارث آنحضرت متصرف شده و حدیث مصنوع و راوی آن کاذب است
چون حنفیه سخن ما را شنیدند هارون گفت ای ابراهیم و ای علما که حاضرید
و جواب حنفیه را از براین تشنیع و ابطال مذهب شما شود و شما را جواب
و ساکت شدید و سکوت علامت رضاست پس چرا مذهب دیگر اختیار
نمیکنید و همه را باز انگشت ها را پس دیگر مرتبه حنفیه گفت ای ابراهیم و ای
علما که حاضرید بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور است و اتفاق است
و چون ابوبکر را شهادت و منع کرد و گواهان حضرت سیده النساء
حضرت فاطمه گفت ای ابوبکر تو از پدر خود میراث میبری و مرا از پدر بزرگوار
بزرگوار نمیرم و محروم میمانم و بر این جهت شما را گفت که از ایشان گله و
لعنت کرد و خشمناک و رنجیده شده هاجر شد و از ایشان و سوگند یاد کرد
که در روز قیامت نزد رسول الله از ایشان شکایت نماید و در وقتیکه از دار دنیا

بدار البقا رحلت نمود وصیت فرمود که مرا در شب دفن نمایند و نگذارند ابوبکر
و عمر و اتباع ایشان بر جنازه آنحضرت نماز بکنند پس حضرت امیر المؤمنین او را بنا
بر وصیت آنمخدره جلیله در شب دفن نمودند و در بیان قبر و منبر حضرت رسول
بحکم حدیث ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة در موضع قبر آنحضرت پنهان
کردند و مسجد را گرد نمودند روز دیگر ابوبکر و عمر پرسیدند که یا ابا الحسن چرا اصحاب رسول
خبر نکردی امیر المؤمنین فرمود بوصیت وی عمل نمودم و دیگر ایشان را گفت وصیت
او گفتم که نوعی از اذیت و شما خود مکررات و مرات از حضرت رسول شنیده اید
که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذا الله پس حکومت جائز بود
که ایذای او نمائیم عمر بغایت مضطرب شده گفت او را از قبر بیرون آورم و بر وی نماز
گذاریم پس حضرت قبر آنحضرت را طلبیدند ما گفتند ای ابراهیم اینجا حکایت را با منطق
بیان کردم اجماع است و هیچکس خلاف نکرده از پس که حضرت فاطمه
و غضب بر وی و محروم ماندن ایشان از نماز و بر وی از جمله ظلم که را کرد و بر شد از غضب
امامست در قرآن با ما دارا حاشا مکان زهرا بشهادت و حجة ایشان از فقها
و البخاری در روایت این حدیث متفق اند که ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک
یعنی ای فاطمه خدا غضب مینماید از برای غضب تو و خوشنود میشود بخوشنودی تو پس بمعنی این حدیث